



غزالی بزرگ (۱) (۲)

علی کوشا

(دکتر علی نقی منزوی)

(۱) مجله چيستا، سال چهارم، شماره یک، شهر يور ۱۳۶۵، شماره ردیف ۳۱، برگه ۲ - ۱۳

(۲) مجله چيستا، سال چهارم، شماره دوم، مهر ۱۳۶۵، شماره ردیف ۳۲، برگه ۸۳ - ۹۴

به کوشش

محمد ابراهيم ذاکر

۱	غزالی بزرگ (۱).....
۱	مقدمه.....
۲	غزالی کیست و چه می گفت؟.....
۲	غزالی چه گفته است؟.....
۳	مراحل تکامل گنوسیسم اسلامی قدیم و تسنن سلفی در باختر ایران.....
۴	گنوسیسم اسلامی دور از سیاست.....
۴	الف: نرمش گرایان.....
۴	ب: گنوسیست‌های زبرتر.....
۵	مأمون و جانشینانش در سال‌های (۲۰۳ - ۲۳۲ق).....
۵	مهاجرت از آسیای میانه به ایران.....
۶	مأمون عباسی شرایط خویش زیر پا می نهد.....
۷	کوشش برای بازگشت تسنن سلفی.....
۷	اشعری.....
۸	جداشدن گنوسیست‌های خاور و باختر ایران از یکدیگر.....
۹	سیاست هاشمی.....
۱۰	برخی از آثار اجرای سیاست هاشمی.....
۱۳	چهارگونه پیوند سیاسی مردم با دولت.....
۱۳	الف: سُنیان.....
۱۳	ب: گنوسیست‌های بریده از سیاست (صوفیان).....
۱۴	ج: گنوسیست‌های با سیاست نرم.....
۱۴	د: گنوسیست‌های تندرو.....
۱۵	رابطه خلیفگان با هر یک از چهار گروه.....



۱۶	دعوت از اقوام آسیای میانه
۱۷	انتقال اسماعیلیان به شمال آفریقا:
۱۸	اصل تعلیم.....
۱۹	آوردن سلجوقیان به ایران
۲۱	تعصب سُنی‌گری ترکان
۲۱	اعتقادنامه قادری:
۲۲	سلجوقیان در بغداد.....
۲۳	شکست سیاسی هاشمی.....
۲۴	خانقاه دوست‌دادا در بغداد:
۲۶	غزالی بزرگ (۲).....
۲۶	برادران غزالی
۲۶	لقب‌های غزالی
۲۷	۲۴- نظامیه نیشابور
۲۸	شش سال در اردوگاه
۲۹	نیروی سیاسی آن روزگار.....
۲۹	الف: قدرت نظامی.....
۲۹	ج: هر دو نیرو.....
۳۰	د: نیروی سوم.....
۳۱	نظامیه بغداد
۳۳	غزالی، نظام‌الملک و ملک‌شاه در بغداد
۳۳	آثار دوران سیاست‌گری غزالی
۳۵	انگیزه‌های آزدگی غزالی از بغداد.....
۳۵	الف: رنج درونی و خودخوری وجدانی
۳۵	ب: اختناق و فشار برگنوسیسم در بغداد.....

۳۶.....	داستان اردشیر عبادی.....
۳۷.....	ج: ترس از برکیارق.....
۳۸.....	سفر حج.....
۳۹.....	بازگشت به بغداد.....
۳۹.....	از بغداد به طوس.....
۴۰.....	سلطنت و خلافت.....
۴۲.....	الف: از حدّت و تندروی گنوسیسم اسلامی.....
۴۲.....	ب: کاهش خشونت و قشری‌گری «تسنّ سلفی».....
۴۲.....	بازگشت غزالی به نظامیه نیشابور.....
۴۳.....	کتاب مشکاة الأنوار، اوج گنوسیسم (دور از سیاست غزالی).....
۴۵.....	ب: ملامحسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ق).....
۴۵.....	ج: إحياء العلوم.....
۴۵.....	دو شخصیتی در دو زبان.....
۴۶.....	کشاکش با سُتّیان نیشابور و بازگشت غزالی به طوس.....
۴۷.....	آخرین دعوت به نظامیه بغداد و مرگ غزالی.....
۴۹.....	کتاب‌نامه.....
۴۹.....	نمایه کتاب و مقاله.....

دکتر علی‌نقی میرزوی

غزالی بزرگ (I)

علی کوشا

(دکتر علی نقی منزوی)

(۱) مجله چیستا، سال چهارم، شماره یک، شهریور ۱۳۶۵، شماره ردیف ۳۱، برگه ۲ - ۱۳

مقدمه

اگر بزرگی اشخاص به ارزش کار و جاودانگی آثار ایشان شناخته شود، باید گفت: غزالی یکی از بزرگان، پایه‌گذاران، سازندگان و شکل‌دهندگان تسنن جدید گنوسیست‌زده، پس از قرن پنجم هجری است. بزرگ نه به معنی ستایش‌آمیز این کلمه؛ بلکه به معنی اهمیت و کارایی و مؤثر بودن فراورده‌های او در جامعه خودش، به ویژه پس از مرگ او. آری واژه «بزرگ» یکی از اوصاف شایسته غزالی است که مورد اتفاق دوستان و دشمنان مذهبی او در دوران گذشته و دانشمندان اسلام‌شناس و رئالیست امروز است. پس از رنسانس، خاورشناسان اروپا، امریکا و آسیا، ده‌ها مجلد قطور درباره شرح حال این دانشمند طوسی، فهرست آثار او، کتاب‌شناسی تحلیلی هر یک از تألیفات او نگاشته‌اند، هنوز هم، هر روز که می‌گذرد، دانشمندان به تازه‌هایی در نظریات او برمی‌خورند. حتی کسانی که کاری درباره وی انجام داده‌اند، با مرور زمان به چیزهایی تازه برمی‌خورند که ناگزیر از تجدید نظر در قسمتی از نوشته‌های پیشین خود می‌شوند. از ایرانیان خودمان نیز مقالات، بلکه مجلداتی درباره او منتشر شده است. برخی او را از عقلای بر خلاف عقل و برخی از فیلسوفان ضد فلسفه خواندند و بی‌جا هم نگفته‌اند.

دکتر علی نقی منزوی

غزالی کیست و چه می‌گفت؟

چرا کسانی که غزالی در همهٔ عمر، از ایشان دفاع کرد، پس از مرگش به سال ۵۰۵ ق تا دوران رنسانس خاورمیانه؛ بلکه تا آغاز قرن بیستم به او ناسزا گفتند؟
بزرگانی چون ابن تیمیه (د: ۷۲۸ق)، ابن جوزی (د: ۶۵۶ق) و مانند ایشان مجلداتی از تألیفات خود را به رد کردن غزالی اختصاص دادند. او را رافضی، باطنی، قمرطی، مجوس و حتی ملحد نامیدند.
سُنیانی سلفی چون ابن تاشفین (د: ۵۳۷ق)، قاضی عیاض (د: ۵۴۴ق)، ابن حازم (د: ۵۵۸ق) کتاب‌های غزالی را در مراسم کتاب‌سوزان مذهبی به آتش کشیدند.
حنبلیان عراق و سوریه او را نجس می‌دانستند.

غزالی چه گفته است؟

غزالی چه گفته است کسانی که همهٔ عمر غزالی در جنگ علیه ایشان صرف شد، جان و مال و ناموس ایشان را مباح اعلام کرد، پس از مدتی بعد از مرگش او را ستودند. مؤرخانی بزرگ چون قاضی نورالله (ک: ۱۰۱۹ق) فیلسوفانی معتقد چون ملامحسن فیض کاشانی (د: ۱۰۹۱ق) و بسیاری از شیعیان دیگر غزالی را عارفی شیعی شمرده گویند: در پایان عمر توبه کرده، رستگار شد! چرا؟!
برای پاسخ بدین گونه پرسش‌ها به نظرم رسید که اندکی در تاریخ تکامل گنوسیسم اسلامی در دنبال مقالت پیشین در شماره اول سال سوم مجلهٔ چیستا^۱ بررسی کنیم.
به خواننده گرامی توصیه می‌کنم، دوباره نظر اجمالی به مقالت گذشته بیندازد، سپس این مقالت را بخواند.

۱ مجلهٔ چیستا، سال سوم، شمارهٔ یک، شهریور ۱۳۶۴، برگهٔ ۵-۱۳، بنیادهای مذهبی حکومت در ایران ساسانی، علی کوشا (دکتر علی‌نقی منزوی ۱۳۰۲-۱۳۸۹خ).

مراحل تکامل گنوسیسم اسلامی قدیم و تسنن سلفی در باختر ایران

۱- مراحل تکامل گنوسیسم اسلامی قدیم و تسنن سلفی در باختر ایران: با در نظر داشتن پیشینه اندیشه همگانی مردم ایران که گوشه‌هایی از آن در مقالات پیشین گذشت، آشکار می‌شود که این مردم در آغاز کار انتشار اسلام، آن را با رنگی گنوسیستی تند پذیرفتند، سپس اندک‌اندک و نسل به نسل، در اثر آمیزش ایرانیان گنوسیست مسلمان با عرب‌های مسلمان سُنی و تأثیر متقابل این دو قوم بر یکدیگر، عربان رو به پذیرش اصول گنوسیسم و متافیزیسیم پیش می‌رفتند و ایرانیان رو به قشری‌گری و تسنن مادی عقب‌نشینی می‌کردند.

الف: نخستین مذهب دو رگه که در اثر آمیزش آن دو فرهنگ پدید آمد، مذهب «مرجئه» بود. ایشان اصل گنوسیستی کهن ایرانی «برتری اندیشه بر کار اندام در پرستش» را به عبارت «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» ترجمه و آن را بر پرچم عرب‌هایی بلند کردند که نمی‌خواستند در جنگ داخلی عرب‌ها میان دو خاندان بنی‌امیه و بنی‌هاشم (علی - معاویه) آلوده شوند و بی‌طرفی را ترجیح می‌دادند. برای شناخت مُرجیان نگاه کنید به مقاله مُرجیان که بودند و چه می‌گفتند؟ کاوه، شماره ۶۱.^۱

ب: پس از آن که مُرجیان در پایان یک جنگ ده ساله (۱۱۸ - ۱۲۸ ق) سرکوب شدند، گنوسیست‌های مسلمان شده ایرانی، به نام «قَدْرَبان» سربلند کردند و همان سخنان مرجیان را با اندکی سُنی‌نمایی، همراه با ناسزاگویی به مُرجیان، برای کسب مصونیت، تبلیغ کردند.

ج: لیکن سرنوشت قدریان با همه پرده‌پوشی‌ها، بهتر از مرجیان نبود. اینان بدون جنگ‌های دسته‌جمعی، تک‌تک کشته؛ یا زنده‌سوز می‌شدند و پس از مدتی کسی جرأت نداشت خود را قَدْرَبی معرفی کند. این بار گنوسیست‌های مسلمان ایرانی با نام «معتزلیان» سربلند کردند. فرق اساسی سخنان معتزله با قدریان و مرجئه، جز پرده‌پوشی و سُنی‌نمایی‌ها، همان ناسزاها بود که ناگزیر بودند به گذشتگان قَدْرَبی و مُرجئی خود بدهند.

^۱ مجله کاوه، مونیخ، شماره ردیف ۶۱، سال سیزدهم، شماره پنج، آذرماه ۱۳۵۴، ذی‌قعدة ۱۳۹۶، نوامبر ۱۹۷۶م، برگه ۸-۱۳، مقاله مرجیان که بودند؟ و چه گفتند؟، علی‌نقی منزوی.

ما در آغاز سده سوم می‌بینیم که گنوسیست‌زدگی سُنیان و عرب‌زدگی گنوسیست‌های معتزلی ایرانی، به مأمون عباسی (۲۰۳ - ۲۱۸ق) توان آن را می‌دهد که این معتزلیان را به حکومت بکشاند و با کمک ایشان سُنیان سلفی دو قرن سکوت را سرکوب و نابود کند.

در دو قرن ۷ و ۸ میلادی که سُنیانش «دو قرن سلفی» و ایرانیان امروز آن را «دو قرن سکوت» نامند، هر گونه گنوسیست هر چند مسلمان بود، به نام «کافر» و «اصحاب علوم اوائل» نابود می‌شد. عرب‌ها مستقیماً از تسنن سلفی دفاع می‌کردند، سلاح ایدئولوژیک «گنوسیسم اسلامی» با شمشیر روبرو بود، ولی شمشیر کم‌کم گُند می‌شد تا به عصر مأمون رسید.

گنوسیسم اسلامی دور از سیاست

۲- گنوسیسم اسلامی دور از سیاست: در اثر ضربت‌ها که در دو قرن سکوت بر گنوسیسم اسلامی فرود آمد، گنوسیست‌های مسلمان به دو گروه: الف) نرم؛ ب) و زبر تقسیم شدند.

الف: نرمش‌گرایان

نرمش‌گرایان با دور شدن از سیاست و پذیرش قدرت سیاسی عرب، در آمیختن پارسایی مانوی با زهد اسلامی که در هشت زاهد معروف به «زهد ثمانیه» می‌دیدند، بگسترش دادن اندیشه گنوسیسم هندوایرانی به صورت «تصوف اسلامی» پرداختند. عبدالله بن مبارک هندوزاده (د: ۱۸۱ق)، حارث محاسبی (د: ۲۴۳ق) و بایزید بسطامی (د: ۲۶۰ق) را می‌توان از این گروه نام برد.

ب: گنوسیست‌های زبرتر

گنوسیست‌های زبرتر که به بهانه دفاع از خاندان خانه‌نشین‌شده حضرت پیامبر (ص) در برابر حکومت اموی قیام کردند و مذهب «راوندیان» را زیر پرچم ابومسلم خراسانی برپا داشتند، به «شیعیان عباسی» شهرت یافتند.

ایشان تنها به جرم آن که منصور عباسی را دارای فزه ایزدی می‌شمردند، از سوی منصور و فقیهان دربارش به شرک متهم و نابود شدند^۱.

مأمون و جانشینانش در سال‌های (۲۰۳ - ۲۳۲ق)

۳- مأمون و جانشینانش در سال‌های (۲۰۳ - ۲۳۲ق): مأمون و جانشینانش در سال‌های (۲۰۳ - ۲۳۲ق) که حکومت به دست معتزله است و می‌توان آن را «تسنن دوم» نامید، برای چاره‌جویی دو کار زیرین را انجام داد:

الف: با نرمش در برابر ترکان مهاجر از آسیای میانه و راه‌دادن ایشان با شرط پذیرش مذهب سُنی حاکم، برای سکونت در خراسان، شمشیری تازه و غیرعرب، در برابر شمشیر ایرانیان گنوسیست مسلمان پدید آوردند، که تفضیل آن را به بعد خواهیم دید.

ب: خلیفگان آن دوره بغداد با برکشیدن گنوسیست‌های نرم سُنی‌زده ایرانی (معتزلیان) به حکومت و با همکاری با پسرعموهای سریانی مسلمان‌شده خود، چون یعقوب بن اسحاق کندی (۲۵۲ق) با استفاده از ترجمه بخش‌هایی از فلسفه مشایی ارسطو، سلاحی ایدئولوژیک به نام «علم کلام سُنی» پدید آوردند.

«تسنن دوم» تازه به حکومت رسیده، از یکسو با «سُنیان سلفی» که در دو قرن سکوت حکومت را در دست داشتند، در کشاکش بود، احمد حنبل (۲۵۰ق) رهبر ایشان را شلاق زد و تقریباً تسنن سلفی را دفن کرد و از یک سوی دیگر گنوسیست‌های حاد مسلمان شیعی ایرانی چون محمد بن ابی‌عمید و یونس یقطینی و مانند‌هایشان را در شکنجه‌گاه‌های خود زندانی داشت و تسنن جدید معتزلی را گسترش می‌داد.

مهاجرت از آسیای میانه به ایران

۴- مهاجرت از آسیای میانه به ایران: شک نیست که کوچیدن و مهاجرت ترکان از آسیای مرکزی به ماوراءالنهر و خراسان، مانند کوچیدن آریاها، از همان جا به سوی جنوب که در تاریخی کهن‌تر رخ داد، امری تاریخی است و ساسانیان

^۱ برای شناخت راوندیان نگاه کنید به کتاب ملل و نحل شهرستانی و کتاب خاندان نوبخت.

قرن‌ها جلوی آن را گرفته بودند، بسیاری از جنگ‌های حماسی شاهنامه، به همین مهاجرت‌ها پیوند داشته و دولت با وسایل تبلیغی سنگین هم‌چون عزاداری «سیاوشان» مردم ایران را بدان جنگ‌ها می‌کشاند، ولی پس از سقوط ساسانیان، خلیفگان عرب نیز تا زمان مأمون به تقلید از ساسانیان آن جنگ‌ها را ادامه می‌دادند؛ هارون الرشید نیز در یکی از همین لشکرکشی‌ها به توران در خراسان درگذشت و دفن شد که گورگاهش تا کنون به نام «هارونیه» یادآور لعنت بر او است.

عزاداری «سیاوشان»؛ یا «کین سیاوش» توأم با موزیک نیز به همان منظور تا سده چهارم، روزگار نرخشی (۲۸۶-۳۴۸ق)

مؤلف تاریخ بخارا اجرا می‌شده است.^۱

خاقانی گوید:

در کین سیاوش ارغنون زن

آن زخمه درفشان فروریخت.^۲

مأمون عباسی شرایط خویش زیرپا می‌نهد

۵- مأمون عباسی شرایط خویش زیرپا می‌نهد: چنانکه گذشت، هارون به هنگام جنگ ایرانیان با تورانیان در خراسان درگذشت و پسرش امین در بغداد به تخت نشست، سرداران سپاه که بیشتر ایرانی بودند به مأمون پیشنهاد کردند که با سه شرط خلافت را به او بسپارند:

الف: رنگ سیاه عباسی را به رنگ سبز ساسانی تبدیل کند^۳؛

ب: شخصی از خاندان فاطمه را به ولیعهدی گمارد؛

ج: مرو را به جای بغداد، پایتخت گیرد.

^۱ تاریخ بخارا، نرخشی (۲۸۶-۳۴۸ق)، تصحیح مدرس رضوی، برگه ۲۴، ۳۳.

^۲ دیوان اشعار خاقانی، ترجیعات، شماره ۳، در مدح سلطان مظفرالدین قزل‌ارسلان.

^۳ الوزراء، جهشیاری (د: ۲۷۶ق)، برگه ۲۵۶.

غزالی بزرگ (I)

۷

مأمون هر سه شرط را پذیرفت، ولی پس از کشتن امین و چیره شدن بر دولت هر سه شرط را زیر پا نهاد و سازنده این برنامه فضل ذوالریاستین را با امام رضا (ع) مخفیانه بکشت.

از آن تاریخ خلیفگان عباسی بر آن شدند که:

اولاً: همیشه رئیس بنی فاطمه را در دارالخلافة محترماً زیر نظر داشته باشند تا از قیام ایرانیان مسلمان گنوسیست که فره ایزدی را در خاندان پیامبر از تخمه فاطمه (ع) می‌دانند جلوگیری شود؛

ثانیاً: نه تنها با ترکان ماوراءالنهر نجنگند؛ بلکه با برنامه ویژه، ایشان را به دین اسلام به صورت مذهب حاکم سنی در آورند و به ایران راه دهند تا از گسترش نفوذ فتوئدال‌های محلی ایرانی چون خاندان‌های طاهریان، صفاریان و سامانیان جلوگیری کنند.

کوشش برای بازگشت تسنن سلفی

۶- کوشش برای بازگشت تسنن سلفی: در سال ۲۲۲ق متوکل عباسی نقشی کودتامانند بازی کرد. او همه معتزلیان را از دستگاه دولت براند و کتاب‌سوزی و هنرکشی را از سر گرفت. او قبر امام حسین (ع) را به نام این که گنوسیست‌های مسلمان آن جا را با تصاویر امامان به بتکده تبدیل کرده‌اند، ویران کرد و همان رفتار کرد که نوادگان وهابی او با هنرکده‌های قبور بقیع به سال ۱۳۴۳ق در مدینه منوره انجام داد.

متوکل نتوانست «تسنن سلفی» دو قرن اول را که مُرده بود، زنده کند؛ بلکه او «تسنن سوم» را با ترکیبی از تسنن اول و تسنن دوم معتزلی پدید آورد.

اشعری

۷- اشعری: پس از آن که تسنن دوم (تسنن معتزلی مأمونی) به دست متوکل و جانشینان او محکوم و بدنام گردید، مردی از شاگردان مکتب معتزله به نام ابوالحسن اشعری (د: ۳۲۴ق) که ناپسری ابوعلی جُبایی رئیس معتزله (د: ۳۰۳ق) بود، ضد معتزلیان برخاست. او اشعری‌الولاء از مردم ایرانی قم، یعنی از نیم‌برندگان ابوموسی اشعری است که قم را گشوده بود. پدران او پس از چند نسل خود را اشعری‌النسب و عرب‌نژاد معرفی کرده بودند.

غزالی کیست و چه می‌گفت؟

جداشدن گنوسیست‌های خاور و باختر ایران از

یکدیگر

غزالی بزرگ (I)

۸

ابوالحسن اشعری همان کرد که معتزلیان درباره قَدَریان و ایشان درباره مُرجیان رفته بودند. او اندیشه‌های معتزلی را، با سُنی‌نمایی بیشتر و کاستن از محتوای علمی اعتزالی آن‌ها، همراه با ناسزاگویی بر معتزلیان بیان می‌کرد، پس در حقیقت او «تسَنن چهارم» را پدید آورد. او تسَنن دوم (اعتزال مأمونی) را در پوششی از تسَنن سوم متوکلی «تسَنن حقیقی سلفی» نامید، که بعدها «مذهب اشعری / تسَنن چهارم» نام گرفت و تا به امروز باقی است.

پیروان تسَنن سوم متوکلی، تا یک قرن و نیم پس از مرگ اشعری، او را باطنی رافضی، مجوسی و حنّی ملحد می‌نامیدند و تا فتح بغداد به سال ۴۷۴ ق به دست طغرل سلجوقی و عمیدالملک کُندری، اشعریان و رافضیان را بر منبرهای سُنی، در کنار هم لعن می‌کردند. از سوی دیگر گنوسیست‌های تند اسماعیلی نیز فرقی میان اشعریان و سُنیان سلفی نمی‌نهادند و همگی را «حشوی»، «قشری»، «مشبّه» می‌خواندند تا آن که در حکومت سلجوقی، خواجه نظام‌الملک طوسی مذهب اشعری را رسمیت بخشید و در مدارس نظامیه به تدریس نهاد. غزالی این مذهب اشعری را گنوسیست‌تر کرد و «تسَنن پنجم» را از آن پدید آورد که تنها روشنفکران امروز آن را پذیرفته‌اند و هنوز سُنیان محافظه‌کار وهابی‌زده آن را قبول ندارند^۱.

جداشدن گنوسیست‌های خاور و باختر ایران از یکدیگر

۸- جداشدن گنوسیست‌های خاور و باختر ایران از یکدیگر: در نیمه سده سوم گنوسیست‌های غیرصوفی به دو گروه

تقسیم شدند:

- گنوسیست‌های دور از مرکز خلافت بغداد، در خراسان و خلیج فارس، رفتاری خشن‌تر نسبت به بغداد داشتند؛
- و گنوسیست‌های باختر ایران و نزدیک بغداد ملایم‌تر بودند.

^۱ نک: ← بند ۲۱ همین مقاله.

پس از غایب شدن امام دوازدهم، چون اینان امام حاضر و معارض با خلیفه عباسی نداشتند، با دستگاه خلافت کنار آمدند و خاندان‌های بزرگ شیعی «فرات» و «نوبختی» در دولت‌های عباسی بغداد شرکت جستند و در فرماندهی سپاه خلیفه ضد گنوسیست‌های تندرو قرمطی خلیج فارس و اسماعیلیان خراسان که منکر غیبت امام بودند، می‌جنگیدند. شکست گنوسیست‌های تندرو در ایران، موجب انتقال سران ایشان به شمال آفریقا گردید که در آن جا یک حکومت گنوسیستی به نام «فاطمی» را به سال ۲۹۷ق تشکیل دادند و چند قرن در برابر حکومت سُنیان بغداد و گنوسیست‌های نرم همکار ایشان ایستادگی کردند. سیاست همکاری خلیفگان عباسی با گنوسیست‌های نرم، ضد گنوسیست‌های تند را هانری لاتوست «سیاست هاشمی» نامیده است، ولی آن را به فرمان سال ۴۰۹ق قادر بالله عباسی منسوب می‌داد، ولی خواهیم دید که این سیاست تا سده چهارم پیش می‌رود.^۱

سیاست هاشمی

۹-سیاست هاشمی: به موجب این سیاست که از آغاز سده چهارم تا سقوط آل بویه در ۴۴۷ق کمابیش اجرا می‌شد، دولت عباسی برای آن گروه از «طالبیان» که پیرو امام غایب بودند و نامزدی ظاهر برای گرفتن حکومت از دست خاندان عباسی نداشتند، آزادی عمل و حقوق اجتماعی، همانند سُنیان قائل شد و برای حفظ منافع ایشان اتحادیه‌ای پدید آورد که در رأس آن یک تن از ایشان به نام «نقیب طالبیان» می‌گمارد. این سیاست جانشین سیاست مأمونی «نگاهداری رئیس بنی فاطمه در دارالخلافة» گردید^۲ که در سراسر سده سوم اجرا می‌شد، منظور خلیفه از این دو سیاست جلوگیری از قیام گنوسیست‌های ایرانی زیر پرچم یکی از خاندان فاطمی می‌بود که

^۱ سیاست و غزالی، هانری لاتوست [لاؤوست (۱۹۰۵ - ۱۹۸۳م)]، ترجمه مهدی مظفری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴خ، برگه ۴۵.

^۲ نک: ← بند ۶ همین مقاله.

در برابر آزادی ایشان تأمین می‌شد و پس از این تاریخ، دولت، بر «هاشمی‌بودن» به جای «عباسی‌بودن» تکیه می‌نمود و در برابر آن، دربار عباسی از نیروی شیعیان میانه‌رو ضد گنوسیست‌های تندرو، استفاده می‌کرد. آل بویه نیز پس از تسلط (به سال ۳۳۴ق) چنان که در سخن صیمری خواهیم دید از هر دو طرف این معامله سود می‌بردند.

برخی از آثار اجرای سیاست هاشمی

۱۰- برخی از آثار اجرای سیاست هاشمی: در همان روزگار راضی خلیفه به سال ۳۲۳ق با نشر فرمانی ظاهر شد که در آن «حنبلیان» قشری از آزادی محروم شدند و از عقاید شیعیان دفاع شده بود. در همین سال نیز به دستور راضی، «شلمغانی» شیعی تندرو، با کمک «نوبختی» میانه‌رو کشته شد و چندی پس از آن، شیعیان میانه‌رو معروف به اشعریان قم، غلات شیعه را از شهر قم راندند.^۱

شاید بتوان، انتشار تعدادی کتاب، در نیمه سده چهارم را نیز از آثار همین سیاست شمرد. نجاشی (د: ۴۵۰ق) در فهرست خود چندین رساله از آن‌ها را یاد کرده که تنها چند شماره آن‌ها باقی مانده و به چاپ رسیده است.

کلینی (د: ۳۲۹ق) بخشی بزرگ از کتاب الحجة کافی را به اثبات این موضوع اختصاص داده است.^۲ دو شاگرد کلینی به نام «صفوانی» و «نعمانی» هر یک کتابی در آن نوشته‌اند، کتاب صفوانی به دست نیست، ولی کتاب نعمانی به سال ۱۳۱۷ق در ۸۱ برگه چاپ سنگی شده است.

^۱ رجال قهپایی، ج ۲، ۱۸۵.

^۲ کافی، ج آخوندی، ج ۲، ۳۲۸ به بعد.

ابوجعفر محمد بن ابراهیم نعمانی وقتی این کتاب را تألیف کرده است که می‌گوید: امام غایب هشتاد و اندی سال دارد و در برخی نسخه‌هایش تاریخ تألیف ۳۴۲ ق ثبت شده است.^۱

پس تألیف این کتاب در زمان وزارت ابوجعفر صیمری (۳۳۹ ق)؛ یا ابومحمد بن مهلبی (۳۵۲ ق) بود که هر دو از طرفداران جدی سیاست هاشمی هستند. سخنان صیمری در دفاع از این سیاست در یک کنفرانس بویه‌ئیان در کامل ابن اثیر و تجارب دیده می‌شود.^۲

پس از نعمانی، شیخ صدوق ابن بابویه (د: ۳۸۱ ق) کتابی بزرگ در این باب به نام *إكمال الدین و إتمام النعمة* نگاشت که به سال ۱۳۰۱ ق به بعد مکرر چاپ شده است.

به سال ۳۸۰ ق بهاء‌الدوله بویه دیلمی، شاپور پسر اردشیر را که پیرو جدی این سیاست بود به وزارت گمارد. او چند سال بعد، در سال ۳۸۳ ق «دارالعلم شاپور» را در کرخ بغداد بنیان گذارد که کتابخانه آن ده هزار و چهارصد جلد کتاب داشت، که در ۴۴۷ ق به دست سلجوقیان به آتش کشیده شد (ابن اثیر).

به سال ۳۸۱ ق بهاء‌الدوله دیلمی (شاهنشاه ۳۷۹ تا ۴۰۳ ق) طابع خلیفه عباسی را برکنار کرد و قادر را بر جای وی بگمارد و برای وفاداری بدین سیاست با وی پیمان عدم تعدی بست و هر دو سوگند یاد کردند (ابن اثیر). سید رضی مؤلف *نهج البلاغه* قصیدتی درباره این پیشامد سروده است. سامانیان خراسان که اسماعیلی و مخالف غیبت امام بودند و سیاست هاشمی را یک ائتلاف عباسی - بویه‌ای، ضد خود می‌شمردند، آن را نپذیرفتند و مدت‌ها بر خطبه به نام طابع (خلیفه پیش از قادر) را که در زندان می‌زیست ادامه دادند (ابن اثیر).

به سال ۴۰۱ ق سیاست هاشمی مورد تعرض گنوسیست‌های تندرو عراق قرار گرفت «قرواش» فرماندار بنی‌عقیل خطبه را از نام عباسیان به نام فاطمیان گردانید. این دستور در شهرهای موصل، انبار، مداین، کوفه، به اجرا درآمد. علویان نرم و

^۱ الغيبة، ابوجعفر محمد فرزند ابراهیم نعمانی (د: ۳۶۰ ق)، چاپ سنگی، ۱۳۱۷ ق، برگه ۸۰-۸۱.

^۲ الكامل في التاريخ، ابن اثیر، همین سال‌ها؛ تجارب الأمم، مسکویه، ج ۶، ۱۲۴/ ۱۵۴.

غزالی بزرگ (I)

۱۲

عباسیان از کوفه به بغداد پناهنده شدند. قادر خلیفه، شکایت‌نامه‌ای همراه باقلانی نویسنده و متکلم سُئی (۴۰۳ق) به نزد بهاءالدوله فرستاد و او قرواش را ناگزیر کرد تا فرمانش را لغو کرد، ولی بعداً باز به مخالفت پرداخت (ابن اثیر). در پی این سازش (بویه‌ای - عباسی) به سال ۴۰۲ق سمیناری در بغداد تشکیل شد و گواهی‌نامه‌ای با امضای شیعیان پیرو امام غایب، از جمله ایشان سید رضی صاحب نهج البلاغه و برادرش سید مرتضا که کتاب غیبت او نیز چاپ شده است، همراه با امضای بزرگانی از سُئیان، ضد شیعیان اسماعیلی و تکذیب نسب‌نامه ایشان، صادر کرد^۱.

مقریزی گوید: سید رضی آن گواهی‌نامه را ناگزیر و از بیم جان امضا کرده بود. او یک قصیده در ستایش فاطمیان سروده و پسرعموهای خود و ایشان، یعنی عباسیان بغداد را نکوهیده، دشمنان خود خوانده است، چون خبر این قصیده به قادر خلیفه عباسی (۳۸۱-۴۲۲ق) رسید، جلسه‌ای تشکیل داد و در پیش باقلانی (۴۰۳ق) از ابواحمد پدر رضی گله کرد که من تو را نقابت علویان دادم و امیرالحاج کردم، چرا پسرت چنین سروده است؟ پدر از پسر خواست تا به خلیفه نامه نویسد و سرودن شعر را انکار کند، رضی که به زبان انکار می‌کرد، به نوشتن نامه تن درداد^۲.

شیخ مفید محمدبن نُعمان (د: ۴۱۳ق) چند رساله در غیبت دارد، که در آغاز یکی از آن‌ها نام «رئیس الرؤساء» به غلط یاد شده است. اگر مقصود او همان «ابن مسلم» باشد که در ۴۵۰ق به دست بساسیری امیر اسماعیلی کشته شد، توافق تاریخی آن مشکل است.

به سال ۴۴۴ق قائم خلیفه (۴۲۲ - ۴۶۷ق) دومین گواهی‌نامه را ضد نسبت فاطمیان مصر به امضای شیعیان و سُئیان عراق رسانید^۳.

^۱ النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة، ابن تغری بردی، جمال الدین یوسف فرزند تغری اتابکی (۸۷۴-۸۱۳ق)، تصحیح جمال محمد محرز، فهیم محمد شلتوت، ابراهیم علی طرخان و جمال الدین شیبال، وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة، قاهره، ۱۳۹۲ق، ۱۶ جلد، ج ۴، ۲۲۹؛ و انعاظ الحنفا، مقریزی، برگه ۵۸.

^۲ انعاظ الحنفا، مقریزی، برگه ۴۰.

^۳ النجوم الزاهرة، ج ۵، ۵۳.

شکست سیاسی هاشمی و پایمال کردن آن به وسیلهٔ خلیفه عباسی با کمک سلجوقیان به سال ۴۴۷ق را در بند ۲۰ یاد خواهیم کرد. اینک بازگردیم به سدهٔ چهارم.

چهارگونه پیوند سیاسی مردم با دولت

۱۱- چهارگونه پیوند سیاسی مردم با دولت: ما در آغاز سدهٔ چهارم از نظر فلسفه سیاسی، با چهار گروه مسلمان رو به

رو هستیم:

الف: سنیان

اقلیتی حاکم بودند که خلیفگان در رأس ایشان قرار داشتند. اینان از نظر مذهبی اطاعت از «اولوالامر = فرمانروا» را به موجب آیه مبارک نساء واجب می‌شمردند^۱، خواه فرمانروا عادل و خواه فاسق و جائز باشد.

ب: گنوسیست‌های بریده از سیاست (صوفیان)

که در بند ۳ یاد شدند.

صوفیان اطاعت اولوالامر را واجب نمی‌دانستند، ولی برای دوری از کشاکش سیاسی از هرگونه اعتراض پرهیز می‌داشتند. با این همه، در دو سده نخستین هرگاه فرد؛ یا گروهی از ایشان همان برداشت گنوسیستی از اسلام را آشکار می‌نمودند، کشته می‌شدند. حکام با عینک توحید عددی که داشتند نمی‌توانستند آن اندیشه را درک؛ یا تحمل کنند، چنان که گروهی از راوندیان که منصور عباسی را دارای فره ایزدی می‌شمردند، به نام آن که خلیفه را خدا نامیده‌اند، کشته شدند.

^۱ Z: قرآن، سوره نساء، شماره ۴، آیت ۵۹: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹) / ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و نیز از پیامبر و صاحبان امر خودتان اطاعت کنید. و اگر دربارهٔ چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر واگذارید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. این برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است. (۵۹)

غزالی بزرگ (I)

۱۴

ج: گنوسیست‌های با سیاست نرم

اینان امامان ظاهر را به چند نسل محدود نمودند و آخرین ایشان را غایب می‌دانستند. ایشان آیه مبارکه «اولوالأمر» را مخصوص معصومان حاضر در رأس مدینه فاضله می‌دانستند و در دوران غیبت، درباره «حق الله» از فقیه عادل پیروی می‌کردند و در مورد «حق الناس» دستورهای «اهل حلّ و عقد / سردمداران» را می‌پذیرفتند. ایشان «عصمت» را مخصوص «اولوالأمر» و شرط «عدالت» را ویژه «فقیه» می‌دانستند، اهل حلّ و عقد را با آیه مبارکه «و شاورهم فی الأمر» = با مردم شور کن^۱ و «امرهم شورا» = با هم مشورت می‌کنند^۲، محدود و مقید می‌کردند. و بدین طریق، دوازده امامیان عراق و غرب ایران، هم‌چون خاندان‌های بزرگ فرات، نوبختی، آل بویه، آل رقیل با این که گنوسیست بودند، در دولت‌های عباسی بغداد شرکت داشته و سیاست هاشمی (← بند ۱۰) را اجرا می‌کردند و گاهی در رأس کارها نیز بودند.

د: گنوسیست‌های تندرو

مانند اسماعیلیان، اینان نه تفکیک «حق الله» از «حق الناس» و نه غایب بودن امام را می‌پذیرفتند، و با همه نیرو ضد سیاست هاشمی ائتلاف «عباسی - بویه‌ای» مبارزه می‌کردند و می‌گفتند: خدای غایب نمی‌تواند نماینده غایب داشته باشد، پس حضور و قدرت شرط ریاست مدینه فاضله است. به همین سبب بود که فارابی (د: ۳۳۹ق) چنان که در مقاله پیشین گفته شد، هنگامی که در آغاز سده چهارم از خراسان، مرکز گنوسیست حادّ اسلامی، به بغداد آمد، با داشتن نظریه جامعه هرمی شکل یادشده، که فارابی را در گروه (د) جا می‌دهد و نموداری از حکومت‌های تک‌حزبی امروزی است، نتوانست در بغداد با

^۱ Z: قرآن کریم، سوره آل عمران، شماره ۳، آیت ۱۵۹: فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِيْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) پس به رحمت الهی با آنان نرمخو [و پرمهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند پس از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در کار [ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد (۱۵۹).

^۲ Z: قرآن، سوره شوری، شماره ۴۲، آیت ۳۸: وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ / و آنان که امر خدایشان را اجابت کردند و نماز به پا داشتند و کارشان را به مشورت بکدیگر انجام می‌دهند و از آنچه روزی آنها کردیم (به فقیران) انفاق می‌کنند.

دو گروه اول و سوم که حکومت خلفا را در دست می‌داشتند، همکاری کند. فارابی به امید همکاری با گنوسیست‌های حادّ، به مصر و سوریه رفت و در آن جا درگذشت.

اختلاف فارابی با سُنیان بغداد در «عصمت امام / فِزّه ایزدی» و به گفته او پیوند پیشوا با عقل فَعّال بود، که فارابی آن را شرط رئیس مدینه می‌شمرد و مقتدر عباسی (د: ۳۲۰ق) خلیفه آن روز، ادعای آن را نیز نداشت.

اختلاف فارابی با دوازده امامیان که در آن تاریخ در کابینه‌های عباسی بغداد وزیر و وکیل داشتند، در این بود که فارابی حکومتی را که رئیس آن عصمت و فِزّه ایزدی و پیوند با عقل فَعّال نداشته باشد، غیر فاضله می‌خواند و همکاری با آن را ناروا می‌شمرد، برخلاف گنوسیست‌های نرم که در دوران غیبت «حق الله» از فقیه عادل پیروی و در «حق الناس» با اهل حلّ و عقد که در آن روز خلیفه عباسی بود همکاری می‌کردند.

هر چند فارابی نظریه «امام خانه‌نشین شده» را مانند شیعه پذیرفته و شاید برای کسب مصونیت به آن رنگ فلسفی داده، آن را مورد اتّفاق نظر افلاطون و ارسطو شمرده است؛^۱ لیکن فارابی چنین مدینه را که فعلاً معصوم در رأس آن نباشد، «مدینه فاضله» نمی‌شمرد.

رابطه خلیفگان با هر یک از چهار گروه

۱۲- رابطه خلیفگان با هر یک از چهار گروه:

الف: تکیه خلفا در آن دوران در درجه نخست بر سُنیان می‌بود. اینان وابستگان دربار و فرمانداران شهرستان‌ها و فئودال‌های اطراف آنان بودند که منافع خود را در پیوند با حکام می‌دیدند. ایشان توده مستضعف نادان را نیز به هر سو که می‌خواستند به سود فرمانروایان و ضدّ ایشان می‌کشانیدند.

ب: در درجه دوم تکیه خلیفگان بر گنوسیست‌های دور از سیاست، یعنی صوفیان می‌بود. خلفا، پس از سه قرن کشتار و بستن نفس‌ها، احساس کردند که می‌توانند از تبلیغات این گروه سود برند، پس باسوادان ایشان درکنار تبلیغ گنوسیسم، به

^۱ تحصیل السعادة، ابونصر محمد فارابی (د: ۳۳۹ق)، چ حیدرآباد، دکن، هند، برگه ۴۵-۴۶.

تغییردادن قیافه تاریخی سرداران گذشته عرب پرداختند، شمشیر و نیزه را ازدست ایشان گرفتند، تسبیح و سجاده به ایشان دادند، پند و اندرزها و کلمات قصار گنوسیستی را جمع‌آوری کردند و به ایشان نسبت داده و سپس همان‌ها را از گفته‌های ایشان نقل کردند، کتاب‌های حارث محاسبی (د: ۲۴۳ق)، ابو‌عبدالرحمان سلمی (د: ۴۱۲ق)، هجویری (د: ۴۶۵ق) و قشیری (د: ۴۰۰ق)، این وظیفه را انجام داده‌اند. ایشان تسبیح را که تنها در سده سوم از هند به بین‌النهرین رسیده بود، به دست خالد بن ولید و سعد وقاص در سده اول دادند و ایشان را از تاخت و تاز بر پشت زین اسب‌ها، به روی سجاده‌های نماز نشانیدند.

ج: در درجه سوم خلفا با پذیرش سیاست هاشمی و همکاری عباسیان و بویه‌نیان، از گنوسیست‌های نرم ضد گنوسیست‌های تند استفاده کردند و با دادن وزارت و دبیری به خاندان‌های بزرگ شیعی چون فراتیان، ریلیان و نوبختیان بغداد، اشعریان قم، ساجیان آذربایجان، خامه نویسندگان ایشان و شمشیر و بازوی جوانانشان را برای جنگ با گنوسیست‌های تندرو به کار گرفتند.

دعوت از اقوام آسیای میانه

۱۳- دعوت از اقوام آسیای میانه: پس از آن که شمشیر فرمانروایان در دو قرن سکوت به گندی گرایید، نیاز به قلم و در کنار آن، نیاز به شمشیر تازه‌تر احساس شد. خلفا با برکشیدن گنوسیست‌های نرم معتزلی به حکومت در سال‌های ۲۰۳- ۲۳۲ق، به ساختن سلاح ایدئولوژیک «علم کلام» به دست و قلم گنوسیست‌ها، اقدام کردند و با دعوت از ترکان آسیای مرکزی، شمشیری تازه به دست آوردند.

ترکان سنی شده تازه‌وارد، نخست در پیرامون شهرهای خراسان چادر می‌زدند و به فرمان «تبول‌داری» از طرف خلیفگان مفتخر می‌شدند. اینان که از نظر دینی هم مذهب فرمانروای بغداد شده و از نظر ملی هیچ گونه پایگاهی در میان مردم ایران نداشتند، چاره‌ای جز تکیه بر نیروی بغداد نمی‌دیدند پس به تحریک ایشان دست به مداخله در کار فتوادل‌های محلی ایرانی پرداختند که گنوسیسم اسلامی را ضد بغداد به کار می‌گرفتند.

مهاجران تازه وارد، نخست با ایجاد کودتایی، پادشاه مسلمان گنوسیست سامانی را که مذهب شیعی اسماعیلی داشت، برداشتند و پسر او را به شرط سُئی بودن و پیروی کردن از بغداد، برجای وی گماردند^۱ و در پایان ریشه سامانیان را به دست غزنویان برانداختند (ابن اثیر و دیگر کتب تاریخ).

چون این مهاجران پس از چند سال ایرانی منش شدند و با آداب و فرهنگ و اسلام گنوسیستی ایران خو گرفتند، خلیفگان به دعوت ترکان جدید سلجوقی از آسیای میانه پرداختند. گوشه‌ای از این جریان را جاحظ در دو کتاب خود اشاره می‌کند:

الف: مناقب التترک که در شماره دو مجموعه رسایل جاحظ، چ مصر، ۱۳۲۴ق چاپ شده است.

ب: فضایل الاتراک که برای فتح بن خاقان وزیر متوکل عباسی (د: ۲۴۷ق) نگاشت، چ مصر، ۱۸۹۸م، برگه ۴۴.

انتقال اسماعیلیان به شمال آفریقا:

۱۴- انتقال اسماعیلیان به شمال آفریقا: پس از آن که فتودال‌های محلی ایرانی، طاهریان، سامانیان، صفاریان، زیاریان، یکی پس از دیگری به وسیله مهاجران ترک و کمک گنوسیست‌های نرم غرب ایران از پا درآمدند و به دست عرب‌ها افتادند، ایران از نظر نظامی برای بار دوم خلع سلاح شد و گنوسیسم حاد اسلامی ایرانی از خراسان برفتاد. پس از چندی که گنوسیست‌های حاد، به صورت قرمطیان در خلیج فارس به جنگ و گریز ادامه می‌دادند و تفصیل آن‌ها در کتب تاریخ، مانند ابن اثیر یاد شده است، سران گنوسیست به سوریه و شمال آفریقا گریختند و در ذیحجه ۲۹۷ در شهر «سجلماسه» به تشکیل حکومت گنوسیستی فاطمی موفق گردیدند. این حکومت فاطمی چنان که خواهیم دید چند قرن مزاحم حکومت سُنیان بغداد بود^۲.

دور شدن فاطمیان مصر از سرچشمه گنوسیسم (خراسان و ایران) سبب شد که اندک‌اندک به سُنت‌گرایی کشیده شوند. هر چند ایرانیانی که بعدها از ایران می‌گریختند و بدان جا پناه می‌بردند، چون مؤید فی‌الدین هبة‌الله شیرازی (د: ۴۷۰ق) و

۱ نک: ← سیاست‌نامه، نظام‌الملک، فصل ۴۶.

۲ جامع التواریخ رشیدی، چ ۱۳۳۸خ، برگه ۹۶؛ زبدة التواریخ، برگه ۱۱۹، چ تبریز، ۱۳۴۳خ.

ناصر خسرو (د: ۴۸۰ق) و حسن صباح (د: ۵۱۸ق) همه می‌کوشیدند که جلو سنی‌گرایی فاطمیان مصر را بگیرند و گنوسیسم را در ایشان زنده نگاه دارند، ولی فرمان محیط شمال آفریقا برایشان چیره شد، تا آن که به سال ۴۸۷ق، به انشعاب «نزاریان» گنوسیست‌تر از «مستعلیان» سنی‌تر، در قاهره انجامید.^۱

مستعلیان که حکومت مصر را به دست گرفتند کم-کم بر سنت‌گرایی خود می‌افزودند، تا آن جا که علت وجودی خود را در برابر خلافت عباسی بغداد از دست دادند. پس به دست ایوبیان، این کردان گنوسیست سنی زده و پیروان مکتب (گنوسیسم سنی) غزالی به سال ۵۶۶ق بی‌هیچ گونه مقاومت، نام «عاصد» آخرین خلیفه فاطمی مصر در خطبه‌ها، به نام «مستضی» خلیفه عباسی بغداد تبدیل شد.

نزاریان که گنوسیست‌تر و ایرانی‌تر مانده بودند، مدتی در کوه‌های سوریه به زندگی خود ادامه دادند، حسن صباح نیشابوری که در سال ۴۷۲ق به مصر رفت، شاخه‌ای از نزاریان را به ایران منتقل کرد و به سال ۴۸۴ق دژی در کوهستان «الموت» را به دست گرفت و قرن‌ها مزاحم حکومت عرب‌ها بر ایران می‌بود.

اصل تعلیم

۱۵- اصل تعلیم: در سده‌های نخستین اسلام، دیدگاه بومی مردم ایران و عرب‌های تازه وارد، درباره‌ی خداشناسی و صفات او و باورهای متافیزیک دو گونه بود. ایرانیان گنوسیست مسلمان، بنا بر اندیشه وحدت وجودی پدران خویش، وجود خداوند را از بدیهیات عقلی می‌شمردند؛ زیرا که «هستی» انکارپذیر نباشد. سنیان عرب، اثبات خدا و توحید او را، به دعوی پیامبر معجزه‌مند، مستند می‌داشتند.^۲

از سده چهارم، اشعریان، باورهای متافیزیکی را با منطق مشائی علم کلام اثبات کردند و عقل آدمی را برای آن بسنده شمردند تا نیازی به امام معصوم نداشته باشند.

^۱ جامع التواریخ رشیدی، برگه ۷۸؛ و زبدة التواریخ، برگه ۱۰۴

^۲ انوارالملکوت فی شرح الیاقوت، برگه ۷ و ۹۴.

گنوسیست‌های تند اسماعیلی، برای براندازی خلیفگان جاهل عرب می‌گفتند: هر چند وجود خداوند بدهات عقلی دارد، ولی همه معتقدات متافیزیکی اسلام، مانند بهشت و جهنم با عقل ثابت‌شدنی نیست، پس باید اَلم مردم در رأس مدینه فاضله باشد تا پاسخگو و معلّم مردم باشد و این خلیفگان جاهل لیاقت آن را ندارند.

در سده پنجم حسن صباح می‌پرسد: آیا عقل برای شناخت همه حقایق بسنده است یا نه؟ اگر بسنده است، مردم را با عقل خودشان آزاد بگذارید! و اگر بسنده نیست، معصوم را در رأس مدینه فاضله نهید که اعلم ناس و تعلیم دهنده آن مسائل باشد، نه این خلیفه جاهل را.

غزالی برای کوبیدن این منطق گنوسیست‌ها که حکومت عرب بغداد را به خطر انداخته بود، برای آن که به منطق حکام عرب صورت حق به جانب دهد «اصالت عقل» را در برابر «اصل تعلیم» نهاده در کتاب خود، از جمله مستظه‌ری و القسطاس المستقیم گفت: وجود امام بسنده نیست؛ زیرا که برای فهمیدن سخن او باز عقل لازم است؛ البته این سخن غزالی مغالطه است؛ زیرا که گنوسیست‌ها لزوم عقل را منکر نشده‌اند؛ بلکه می‌گفتند: برای باورکردن مسایل متافیزیکی، چون بهشت و دوزخ که با عقل اثبات‌شدنی نیست، باید از معلم معصوم به جای خلیفه جاهل شنید. از این روی است که فخررازی (د: ۶۰۶ق) که هم‌رزم غزالی بود، این سخن او را ناچیز شمرد^۱.

آوردن سلجوقیان به ایران

۱۶- آوردن سلجوقیان به ایران: چون ترکان غزنوی، پس از ماندن در ایران با ادب و فرهنگ ایرانی آشنا و نیمه‌گنوسیست شدند، خلیفگان به دعوت ترکان سلجوقی پرداختند، تا ایرانیان بویه‌ای را که خلیفگان بغداد را در دست داشتند، به تفصیلی که در کامل ابن اثیر و آداب سلطانیة ابن طقطقا آمده است، از ریشه برانداختند.

اکنون برخی از خاورشناسان، شاید به دلیل نمک شناسی نسبت به «عرب اوپک» منکر اصل چنین دعوتی از سوی خلیفگان عرب شده، آن را بی‌دلیل شمرده‌اند، مانند لاثوست در کتاب سیاست و غزالی در صورتی که انوشیروان وزیر کاشانی

^۱ فرار از مدرسه، برگه ۸۰-۷۹..

(د: ۵۳۲ق) می‌گوید: «رئیس الرؤسا» هبة‌الله ابن‌مأمون وزیر (۴۳۷ - ۴۵۰ق) قائم‌خلیفه (۴۲۲ - ۴۶۷ق) از طرف خلیفه برای دعوت به نزد طغرل رفته، آن قدر نزد این امیر سلجوقی ماند تا او را به بغداد کشانید^۱.

و نیز گوید: بساسیری وزیر فرستاده خلیفه به نزد طغرل را، به همین گناه، در بغداد به دار کشید^۲.

جای یادآوری است که این وزیر خلیفه عرب، دعوت‌کننده طغرل سلجوقی به بغداد، هبة‌الله بن مأمون ملقب به «رئیس الرؤسا» آل‌رفیل است که به گفته یاقوت؛ نواده مه‌آذر پسر خشش پسر خسروان فتودال روستاهای نهر رفیل در تیسفون بود که [خائنه] به سعد وقاص سردار عرب تسلیم شد و به خدمت عمر در مدینه رسید و لقب «رفیل» گرفت و تیول او در نهر رفیل بغداد تا این قرن، به دست فرزندانش باقی مانده است^۳.

پیش از این رئیس‌الرؤسای خلیفه، قاضی‌القضات ماوردی (د: ۴۵۰ق) مؤلف کتاب احکام سلطانیه را برای دعوت به نزد طغرل فرستاد.

او خود اعتراف می‌کند که از ظلم طغرل بدم آمد و گزارش علیه او برای خلیفه نوشتیم و طغرل فهمید و بزرگواری نشان داد^۴.

ابوالقاسم کاشانی گوید: قائم‌خلیفه، از شهر «عانه» به نزد طغرل سلجوقی پیام فرستاد که: ای فرستاده ربُّ الأرباب! اسلام را از استیلای قرمطیان دریاب! طغرل با چند هزار سوار متوجه بغداد شد^۵.

^۱ تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه جلیلی، برگه ۱۰.

^۲ همان جا، برگه ۱۹.

^۳ معجم البلدان، یاقوت حموی، ماده نهر رفیل، ج ۴، ۸۳۹.

^۴ تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه جلیلی، برگه ۱۰.

^۵ زبدة التواریخ اسماعیلیه، چ تبریز، ۱۳۴۳خ، برگه ۹۹؛ و جامع التواریخ، چ زنجانی، برگه ۷۱ - ۷۳ با اختصار.

تعصّب سُنی‌گری ترکان

۱۷- **تعصّب سُنی‌گری ترکان:** پس از سرنگون شدن دولت گنوسیست اسلامی سامانی به دست ترکان غزنوی، رفتار ایشان در گنوسیست‌کشی و کتاب‌سوزی و هنرشکنی دست کمی از رفتار اربابان عرب پیشین نداشت؛ بلکه ایشان کاسه گرم‌تر از آش نیز بودند.

باطنی‌کشی محمود غزنوی (د: ۴۲۷ق) و کتاب‌سوزی‌های او پس از گشودن «ری» تاریخ را سیاه کرد تا آن جا که بسیاری از معتزلیان، زیر فشار ترکان عنوان اشعری بر خود نهادند و برخی دیگر به پناه دولت بویه‌ای در ری و باختر ایران درآمدند. حمایت بویه‌بیان گنوسیست شیعی، از معتزلیانی چون صاحب عباد (د: ۳۸۵ق)، عبدالجبار معتزلی همدانی (د: ۴۱۵ق) و شاگردانشان، ترکان را در خراسان ناگزیر ساخت تا از فشار بر اشعریان بکاهند و گرنه چنان که در بند ۸ گذشت، سخنان اشعری (د: ۳۲۴ق) با همه سُنی‌زدگی، باز هم از طرف سُنیان سلفی، مدّت‌ها به عنوان رفض، مجوسی‌گری، الحاد، محکوم بود و تنها معتزلیانی که زیر فشار فرمانروایان از اظهار اعتزال بیم داشتند، گوشه‌ای از اندیشه‌های اعتزالی خود را، زیر نام اشعری، بیان می‌کردند.

اصولاً هرگاه فشار دولت بر گنوسیست‌های حادث‌تر افزایش می‌یافت، پیروان آن را ناگزیر می‌کرد، زیر پرده گنوسیسم نرم‌تر و سُنی‌نماتر که مشروعیت بیشتری می‌داشت، پنهان شوند. پس از آن که غزنویان چند نسل در ایران ماندند، ایرانی منش شدند و با فرهنگ و گنوسیسم اسلامی خو گرفتند به تحریک بغداد به دست سلجوقیان تازه نفس وحشی‌تر برافتادند و گنوسیست‌کشی و کتاب‌سوزی از سر گرفته شد.

اعتقادنامه قادری:

۱۸- **اعتقادنامه قادری:** از آغاز سده پنجم خاندان بویه در پی کشاکش‌های درونی، ناگزیر از سازش با قدرت خلیفه شده بود، سُنت‌گرایی بیشتر می‌نمود و از گنوسیسم دور می‌شد. هنگامی که سلطان‌الدوله پسر بهاء‌الدوله، برجای پدرش عضدالدوله نشست (سال‌های ۴۰۳ - ۴۱۱ق) در شیراز می‌زیست و بغداد و خلیفه را به وکیل خود سپرد. همین رفتار او، راه را

برای تحریکات خلیفه باز کرد تا ضد «سیاست هاشمی» (بند ۱۰) بکوشد، بدین گونه سُنیان قشری تقویت شدند و گنوسیسم تضعیف گردید.

به سال ۴۰۸ ق‌م‌ت خلیفه یک «اعتقادنامه» صادر کرد و در آن به گنوسیسم معتزله و شیعه تاختن گرفت، سُنیان، شیعیان کرخ را چپاول کردند، چون سلطان‌الدوله برای سرکشی به بغداد آمد، ناگزیر شد برخلاف رفتار همیشگی بویه‌نیان، نمازهای روزانه را سُنی‌مآبانه، در پنج وقت به جای سه وقت برگزار کند (ابن‌اثیر).
سیاست همکاری (عبّاسی - بویه‌ای) از این پس تنها به سود یک طرفه عبّاسی بود تا در ۴۴۷ ق‌م‌ت عبّاسیان توانستند، با کمک گرفتن از سلجوقیان، خاندان ایرانی بویه را براندازند.

سلجوقیان در بغداد

۱۹ - سلجوقیان در بغداد: پس از آمدن سلجوقیان به بغداد و زندانی کردن ملک‌رحیم آخرین پادشاه بویه‌ای در ۴۴۷ ق‌م‌ت که در همان سال در زندان جان داد (ابن‌اثیر) نه تنها گنوسیست‌های تندرو کشتار شدند؛ بلکه شیعیان نرم دوازده‌امامی نیز مورد کینه‌جویی واقع شدند، مدرسه شاپور بن اردشیر که شیخ طوسی (د: ۴۶۰ ق‌م‌ت) در آن تدریس می‌کرد به غارت رفت. کتابخانه بزرگ وابسته بدان، به آتش کشیده شد و باقیمانده‌اش را عمیدالملک کُندری وزیر طغرل برد، که ده سال بعد گویا هسته کتابخانه نظامیه قرار گرفت.

شیخ طوسی به نجف گریخت، و در آن شهرک در کنار صحرا که در آن روز «غری» خوانده می‌شد به تأسیس مدرسه پرداخت.

یکی از غلامان خاندان بویه به نام «بساسیری» که در پنهان با فاطمیان در تماس بود و نامه‌های او با ایشان در کتاب السیره المؤیدیه هبة‌الله شیرازی (د: ۴۷۰ ق‌م‌ت)، چ مصر، ۱۹۴۹ م دیده می‌شود، در ذی‌قعدة ۴۵۰ ق‌م‌ت به پاخاست و پس از کوتاه کردن دست سلجوقیان از بغداد، خلیفه را برکنار کرد و به نام خلیفه شیعی اسماعیلی خطبه خواند و یک سال در بغداد اذان شیعی را با «حی علی خیر العمل» اجرا کرد، ولی در همان ماه سال بعد طغرل سلجوقی بغداد را گرفت و خلیفه فراری «قائم» را به تخت بازگردانید و بساسیری را بکشت.

خلیفه قائم که با تکیه بر سلجوقیان خود را از دست گنوسیسم حادّ بساسیری و گنوسیسم نرم بویه‌نیان و رهبری مذهبی شیخ طوسی رها ساخت، خواست از بی‌خطرترین بخش گنوسیسم اسلامی (صوفیان، بندهای ۳ و ۱۱ ب) هم‌چون دریچه اطمینان سود جوید^۱.

شکست سیاسی هاشمی

۲۰- شکست سیاسی هاشمی: بغداد که از آغاز تأسیس به دست منصور دوانیقی و نظر نوبخت منجم به سال ۱۴۵ق^۲ با آجرهای شهر تیسفون ساخته و جانشین آن شد، مرکز تمدن جدید خاورمیانه گردید و در راه گسترش فرهنگ و رفاه و خوشی و بهزیستی مردم گام برمی‌داشت. در آغاز حکومت دیلمی خاندان بویه، که لقب «شاهنشاه» نیز به خود گرفته بودند، بر گسترش دانش ایرانی و نوافلاطونی بر آن تلاش کردند^۳. جشن‌های سده و نوروز و مهرگان و غدیرخم برگزار می‌شد (تجارب الامم)، ولی در پایان سده چهارم، در پی سستی امیران این خاندان، سنت‌گرایی و تسلیم‌شدن ایشان به خواست‌های قشری خلیفه و فقیهان دربارش، مدّ قشریت ایشان بالا آمد، و روز به روز بر دستورات خشن سنی، جلوگیری از تفریح و خوشی مردم افزوده می‌شد (← بند ۳۰ ب)، میخانه‌ها و جاهای تفریح به شهرک‌های اطراف بغداد که هنوز مسلمان نشده بودند، چون اوانا، کلوادی، فرک، طیرناباد، منتقل می‌گردید، شاعران و اهل ذوق، از ترس محتسبان، بدان جاها پناه می‌بردند^۴. در میان سده پنجم، خاندان بویه علّت وجودی خود، گنوسیسم اسلامی، ایرانی را از دست داد و به صورت زائده‌ای از خلافت سنی عرب درآمد و به ترتیب زیر نابود شد.

^۱ صوفیان بی‌سلسله و برخی ویژگی‌های ایشان، علینقی منزوی، مجله کاوه، مونیخ، شماره ردیف ۴۵، س یازدهم شماره یک، نوروز ۱۳۵۲، ربیع الاول ۱۳۹۳، مارس ۱۹۷۳، برگه ۷۷-۸۸؛ هم‌چنین نک: ← بند ۲۱ خانقاه دوست دادا، همین مقاله.

^۲ بلدان، یعقوبی، برگردان آیتی، ۹ و ۱۲.

^۳ متن مقاله: در آن افزوده شد.

^۴ نک: ← معجم البلدان، یاقوت حموی، در نام هر یک از شهرک‌های یادشده.

قائم خلیفه (۴۲۲ - ۴۶۷ق) در آشکارا، رییس الرؤساء ابن مسلمه را به وزارت گمارد (۴۳۷ - ۴۵۰ق) و مأمور اجرای سیاست هاشمی (← بند ۸) کرد، ولی در زیر پرده، برای برهم زدن این سیاست که دولت عباسی را یک قرن و نیم مجبور به شناسایی مذهب شیعه کرده بود، نقشه می‌کشید. خلیفه با آوردن سلجوقیان متعصب سُنی به بغداد و برانداختن خاندان بویه، بازوی نیرومند مذهب شیعه پیروان امام غایب در ۴۴۷ق، دیگر نیازی به همکاری با گنوسیست‌های نرم و تحمل انتقاد، هر چند ملایم ایشان، احساس نمی‌کرد.

از این پس، خلیفگان بغداد، برای پایه‌گذاری یک تئوری «تسنن گنوسیست‌زده» می‌کوشیدند تا جای «سیاست هاشمی» را که راه نفوذ ایرانی را بازمی‌گذارد به شکلی مطمئن‌تر پُر کنند. خلیفگان با نگاهداری خانقاه دوست‌دادا به گام برداشتن^۱ این راه آغاز کردند و نیم قرن بعد با دست غزالی و نیروی نظامیان سلجوقی، در مدرسه نظام‌الملک طوسی این راه تکمیل شد. با نابودی بویه‌تیان و اخراج شیخ طوسی از بغداد به نجف، شیعه زیر فشار سخت‌تر قرار گرفت و ناگزیر از سُنی‌نمایی بیشتر شد.

خانقاه دوست‌دادا در بغداد:

۲۱- **خانقاه دوست‌دادا در بغداد:** پیر ابوسعید احمد بن محمد (د: ۴۷۹ق)، از نیشابور، دست‌پرورده ابوسعید ابوالخیر میهنی (۳۵۷ - ۴۴۰ق) بود. مادرش آشپز خانقاه وی بود. پس از مرگ پیر، او به بغداد شد و پیر صوفیان عراق شناخته شد، او گورگاه «معروف کرخی» را که سُنیان سوخته بودند، نوسازی کرد. در پیشامد خلع خلیفه به دست بساسیری (۴۴۷ - ۴۵۱ق) «دوست‌دادا»، بنا بر اصل دوری صوفی از سیاست به بساسیری کمک ننمود^۳.

پس از بازگشت خلافت به دست سلجوقیان و برفتادن بویه‌تیان و بساسیری، قائم خلیفه «دوست‌دادا» را که بی‌خطرترین مسلک گنوسیستی «تصوف» را داشت، بهترین مهره ممکن، برای رهبری و کانالیزه کردن گنوسیست‌ها، تشخیص داد. زمینی بزرگ در کنار «نهر معلا» بغداد در اختیار او نهاد، تا خانقاهی بزرگ رو به روی مدرسه نظامیه برپا کند و اوقافی برایش فراهم

^۱ متن مقاله: - گام برداشتن.

^۲ نک: ← بند ۲۱، همین مقاله.

^۳ نک: ← بند ۳ و ۱۱ ب، همین مقاله.

ساخت. نیروی «دوست‌دادا» روز به روز گسترش می‌یافت، خانقاه او در دوران خفقان سلجوقی پناه‌گاه فراریان گنوسیست بود.^۱

خانقاه او تا دوران ابن‌اثیر (۵۵۵ - ۶۳۰ ق) برجا بود.

ابن‌اثیر گوید: اکنون آن را «رباط شیخ الشیوخ» نامند. او چنان نفوذی در دستگاه‌های دولت داشت که مردم می‌گفتند:

«خدا رحم کرد که سر ابوسعید [دوست‌دادا] از خرقة بیرون آمد. اگر قباپوش [یعنی وزیر] بود، ما را هلاک می‌کرد»^۲.

غزالی به سال ۴۹۰ ق هنگام بازگشت از سفر حج به بغداد، مدتی خشمگینانه در همین خانقاه فرود آمد و چنان که خواهیم گفت: او در این مدّت به دیدار خلیفه نیز نرفت و بخش‌هایی از تئوری «تسنّن گنوسیستی / تسنّن پنجم» را در این جا پایه‌گذاری کرد.^۳

^۱ المنتظم، ابن‌جوزی، برگه ۹ - ۱۱.

^۲ کامل ابن‌اثیر، سال ۴۷۹.

^۳ نک: ← بند ۸ همین مقاله.

غزالی بزرگ (۲)

علی کوشا

(علی نقی منزوی)

مجله چپستا، مهر ۱۳۶۵، شماره دو، سال چهارم، شماره ردیف ۳۲، برگه ۸۳-۹۴

برادران غزالی

۲۲- برادران غزالی: محمد و احمد دو برادر بودند که در نیمه سده پنجم در یک خانواده گنوسیست مسلمان در طابران طوس خراسان چشم به جهان گشودند. محمد به سال ۴۵۰ ق و برادرش چند سال پس از وی متولد شد. پدرشان محمد بن محمد هنگام مرگ که پیرامون ۴۵۷ - ۴۶۰ ق بود، دو کودک خود را به دست یک مرد صوفی سپرد، تا فرزندانش بپراه نشوند. آن صوفی دو کودک را تا نزدیک بلوغ همراهی کرد، آن دو را به مکتب‌خانه و سپس به مدرسه کنار خانقاه سپرد. احمد راه خانقاه را ادامه داد، محمد که جاه طلب‌تر و شاید هوشیارتر می‌بود، برای طی مدارج علمی بالاتر به جرجان رفته و نزد دانشمندی از خاندان اسماعیلی علم آموخت و به طوس بازگشت و چند سالی در زادگاه خود بزیست، چون آوازه مدرسه نظامیه نیشابور به گوش محمد رسید، دل او را ربود و به سوی آن شهر کشانید.

لقب‌های غزالی

۲۳- لقب‌های غزالی: کنیت عرب‌مآب «ابوحامد» اگر از فقیهی در آن خانواده به نام ابوحامد به او رسیده باشد^۱، نشان آن است که خاندان او از یک پیشه‌ور ساده طابران بالاتر بوده و او نخستین عرب‌زده ایشان نبوده است.

^۱ طبقات الشافعیة، سبکی، ج ۳، ۳۵.

غزالی بزرگ (2)

۲۷

به جز لقب «غزالی» که پس از تحقیق ده‌ها مؤرخ هنوز به درستی آشکار نیست که آیا با تشدید و نسبت به ریسندگی یکی از پدران‌ش بوده است؛ یا بی‌تشدید و نسبت به دیه‌ی به نام «غزاله»؛ یا جز آن‌هاست، از لقب‌های دیگر او «زین‌الدین» و «شرف‌الائمة» است که نظام‌الملک طوسی وزیر ملک‌شاه سلجوقی، هنگامی که او را به سمت مدرسی نظامیه از نیشابور به بغداد گسیل می‌داشت، بدو داد.

لقب مجدد و محی‌الدین در رأس و آغاز سده ششم، که در اثر خواب‌نماشدن برخی صالحان بدو داده شده است، نیز از مکاتیب خود غزالی برآورده شده است.^۱

مشهورترین لقب‌های غزالی «حجة الاسلام» است. واژه حجّت در لغت به معنی دلیل و برهان آمده، ترکیب آن در کلماتی چون «حجة الزمان» و «حجة الاسلام» که تناسبی چندان با آن ندارد، می‌تواند از معرّب «خواجه» به معنی «سرور» گرفته شده باشد، چنان که موالی ایرانی در قرن اول مختار بن ابوعبیده ثقفی خونخواه حضرت حسین بن علی (ع) را حجة الزمان می‌خواندند^۲ که شاید معرّب خواجه زمان زروان بوده است، چنان که کنیت زین‌الدین شهید (۹۱۱ - ۹۶۶ ق) ابن‌الحجة و ابن‌الخواجة، و ابن‌الحاجة آمده است.^۳

حجت، چهارمین درجه از هفت پایگاه مذهب اسماعیلی نیز می‌تواند به همین معنی باشد.

۲۴- نظامیه نیشابور

۲۴- نظامیه نیشابور: در سده پنجم، چون خلیفگان بغداد شمشیر حکومت خود را گند شده و سلاح ایدئولوژیک «گنوسیسم اسلامی» را که به دست ایرانیان ضد عرب به کار می‌رفت، روز به روز تیزتر می‌دیدند و گوشه‌هایی از آن را نظام‌الملک در کتاب سیاست‌نامه شرح داده است، درصدد برآمده بودند تا به راهنمایی وزیر ایرانی ترکان سلجوقی، نظام‌الملک طوسی تن

^۱ فرار از مدرسه، غزالی، برگه ۲۳۰-۲۶۳.

^۲ الفرق بین الفرق، بغدادی (د: ۴۲۹ق)، برگه ۳۴؛ طبقات اعلام الشیعه، قرن هشتم، ۹۶؛ و قرن دهم، ۹۰-۹۳ و ۱۴۱.

^۳ طبقات فرق، ج ۸، ۹۶؛ و ج ۱۰، ۹۰-۹۲، ۱۴۱.

غزالی بزرگ (2)

۲۸

در دهند و مدرسه‌هایی برای تربیت کادر سیاسی ایدئولوژیک در پایتخت و برخی شهرستان‌ها برپا سازند، جوانان با استعداد را بدین آموزشگاه‌های شبانه‌روزی بکشانند، تا در برابر مدارس علنی گنوسیست‌ها که در کنار هر خانقاه در شهرها، و مراکز تعلیماتی ایشان در کوه‌ها، از قاینات تا الموت، و حوزه‌های مخفی ایشان در شهرها، کتب فلسفی راوندی، ایرانشهری، رازی، فارابی، سجستانی، کرمانی، ابن‌سینا را تدریس می‌کردند و مخالفان حکومت عرب را به سلاح ایدئولوژیک گنوسیسم اسلامی مجهز می‌ساختند، پایگاهی به سود خلیفه بسازند تا مردم را به تعلیمات شبه‌فلسفی اشعری و سُنیان دیگر سرگرم و از توجه به کتب ضالۀ ملحدان یادشده، بازدارند.

یکی از این دانشگاه‌های دولتی «نظامیه» نیشابور بود، که آوازه آن به گوش محمد غزالی برادر بزرگ‌تر رسیده، دل او را ربوده بود. او پس از سه سال ماندن، زادگاه خود طوس را ترک کرد و به نیشابور رفت، نزد امام‌الحرمین جوینی رئیس آن دانشگاه به آموزش پرداخت. او در این شهر گنوسیسم نظری (عرفان) را در خدمت فارمدی ابوعلی، ریاضی را نزد خیام آموخت، هم‌درسان او کیهراسی، ابومظفر خوافی، ابومظفر ایبوردی، ابوالقاسم حاکمی بودند. دروۀ آموزش غزالی تا مرگ رئیس دانشگاه امام‌الحرمین جوینی ادامه یافت، پس از مرگ آن امام، کیهراسی برجسته‌ترین شاگرد او بر جای وی بنشست و همین، رگ جاه‌طلبی غزالی را تحریک کرد، تا به اردو بپیوندد.

شش سال در اردوگاه

۲۵- شش سال در اردوگاه: لشکرگاه؛ یا «عسکر» در نیشابور، نهادی بود همانند مدرسه سیاره که در آغاز سده هشتم علامه حلی (د: ۷۲۶ق) برای غازان خان برپا داشته بود، جایی بود که تنها کادرهای ورزیده فارغ‌التحصیلان نظامیه نیشابور و جز آن که تخصص گونه‌ای در فقه، حدیث، ادب، هنر؛ یا فلسفه داشتند و شایستگی برکشیده شدن برای دربار، در خدمات قضایی، تبلیغی را از خود نشان داده بودند، بدان جا راه می‌یافتند تا با سیاست نظامی و اداری ترکان حاکم سلجوقی آشنایی یابند و به کار گماشته شوند. این برگزیدگان حلقه ارتباط میان درباریان ترک و مردم بودند، پیشکش‌های مردم را به درباریان می‌رسانیدند و ارفاق‌های متقابل آن را برای مردم کارسازی می‌کردند.

غزالی در ۲۸ سالگی به سال ۴۸۷ق به این لشکرگاه پیوست و شش سال در آن جا زیست، تا آن علم بی‌تعهد را که از استادانی آزاد، چون خیام و فارمدی آموخته بود به چهارچوب تعهد در آورده به خدمت فرمانروایان ترک و عرب نهد و بر زیر و بم سیاست آن روزگار آگاه شود.

نیروی سیاسی آن روزگار

۲۶- نیروی سیاسی آن روزگار: با بررسی نیروهای اجتماعی ایران در سده پنجم می‌توان آن‌ها را چنین گزارش کرد:

الف: قدرت نظامی

درجه اول آن روز در ایران به دست ترکان سلجوقی بود که از آسیای میانه و ماوراءالنهر به ایران کوچ کرده، ترکان غزنوی را که پیش از ایشان به این کشور آمده دولت‌هایی برجای دولت‌های محلی سامانی تشکیل داده بودند، مغلوب کرده برجای ایشان استوار، شده بودند.

ایشان هنگام ورود به ایران با شرط پذیرش مذهب رسمی اسلام سنی بغداد وارد ایران شده پس از چند نسل گنوسیسم بودایی ایشان با گنوسیسم ایرانی در آمیخته، نوعی تسنن گنوسیست‌زده، پدید می‌آورد و از این‌رو، از مذاهب سنی، حنفی را که از نظر إرجاء و روحانیت گنوسیست‌ترین آن‌هاست، برمی‌گزیدند.

ب: فتودال‌ها نیروی درجه دوم

نیروی مرتبت دوم آن روز به دست فتودال‌های ایرانی عرب‌زده بود، که به سبب ارتباط سیاسی با بغداد ناگزیر از سنی‌نمایی بودند و به مذهب شافعی تظاهر می‌کردند. برای خصوصیات روان‌شناسی اجتماعی که موجب شد، سلجوقیان حنفی و ایرانیان عرب‌زده، شافعی شوند، به کتاب درس‌هایی درباره اسلام، گلدزیهر توجه شود^۱.

ج: هر دو نیرو

هر یک از دو نیروی یادشده می‌کوشید قدرت معنوی و مذهبی خلیفه عرب را پشتیبان خود داشته باشد.

^۱ نک: درس‌هایی درباره اسلام، گلدزیهر، برگردان منزوی، برگه ۱۳۵ - ۱۳۶.

غزالی بزرگ (2)

۳۰

د: نیروی سوم

هر سه نیروی ترکان مهاجر و فئودال‌های ایرانی و نفوذ معنوی خلیفه عرب، در برابر توده مردم ایران قرار داشتند که از گنوسیسم اسلامی، هم‌چون سلاح ایدئولوژیک برای مبارزه با عرب‌ها و ترک‌ها استفاده می‌کرد. ایرانیان مسلمان شده بودند؛ لیکن خلیفگان عرب را دور از فرقه ایزدی، غاصب حق خاندان پیامبر که دارای فرقه ایزدی و عصمت الهی هستند، می‌شمردند. چون سلجوقیان مهاجر هنوز سواد لازم را برای اداره کردن کشور نداشتند، نیازمند دبیران ایرانی بودند و برای آن که این دبیران را از گرایش و همکاری زیر پرده با بغداد؛ یا همکاری با توده مردم ایران بازدارند، منافع ایشان را تا مرز گردآوری ثروت هنگفت و فئودالی و اقطاع‌داری تأمین می‌کردند. این فئودال‌های ایرانی نیز که همکار با فرمانروایان ترک و عرب را سودمندتر از همکاری با توده مردم می‌دیدند، همیشه روی با ایشان می‌داشتند.

دبیران ایرانی ثروتمند از یک سو در پی چهار سده هم‌زیستی و هم‌مذهبی با عربان، گاهی ایشان را بر ترکان ترجیح می‌دادند و از سوی دیگر چون ترکان فرهنگ ایرانی و گنوسیسم اسلامی را آسان‌تر از عرب‌های متکبر و خودپسند حاکم‌پذیرا می‌شدند، برخی دبیران ایرانی، ترکان را بر عرب‌ها ترجیح می‌دادند.

مثلاً نظام‌الملک طوسی که «گنوسیسم اسلامی» را با «تسنن شافعی» می‌پوشانید تأسیس مدارس نظامیه را بر عرب‌های حنبلی و مالکی بغداد که از هر گونه علم و مدرسه نفرت داشتند، تحمیل کرد و برای پیروزی بر مخالفت خلیفه، با افتتاح مدرسه، از هیبت سلجوقیان حنفی نیمه‌گنوسیست استفاده نمود.

غزالی نیز که با تألیفات عربی خود می‌کوشید گنوسیسم اسلامی و اخلاق انسانی را به صورت ملایم و سستی‌زده به مغز عرب‌ها وارد سازد تا از خشونت ایشان بکاهد، از یک سو با مقاومت قشریان حنبلی و مالکی عرب روبه‌رو شد و رنج می‌برد، و از سوی دیگر از چیرگی نظامی ترکان «سست‌دین» بر عرب‌ها که ایشان را پایگاه اسلام می‌دانست ناخرسند بود.

غزالی مانند دیگر فارغ‌التحصیلان نظامیه که به این اردوگاه سلطانی می‌پیوستند با این گونه جریان‌های سیاسی کشور آشنا گردید، زمینه برداشت‌های گوناگون و گاهی متناقض غزالی که در تألیفاتش دیده می‌شود، در این اردوگاه که مرکز آن تناقض‌ها بود، پی‌ریزی شده است.

غزالی در آن جا با موبک وزیر نظام الملک سفر می‌کرد، مناظره‌هایی که میان او و دانشمندان دیگر آن اردوگاه روی می‌داد، ارزش او را نزد وزیر که هم‌شهری او بود، بالا برد، تا آن جا که تصمیم گرفت نظامیه بغداد را به غزالی بسپارد. به سال ۴۸۴ق او را با لقب «زین‌الدین» و «شرف‌الأئمة» به عنوان مدرس نظامیه به بغداد فرستاد.

نظامیه بغداد

۲۷- نظامیه بغداد: این آموزشگاه نخستین دانشگاه ایران نبود؛ بلکه نخستین همانند خود بود که از طرف سنیان مجاز شمرده شد، خلیفه ۱ آن را زیر فشار وزیر گنوسیست سُئی زده، نظام الملک طوسی پذیرفته بود تا سنگری ایدئولوژیک در برابر آموزشگاه و خانقاه‌های گنوسیست‌های تندرو باشد که در بسیاری از شهرها دیده می‌شد و از آثار بازمانده مانویان بود، که صدیقان سیاحتگر (جهانگرد) در آن‌ها آمد و شد داشتند و هریک به صورت آموزشگاهی برای صوفیان بود و برخی از آن‌ها کتابخانه ویژه نیز در برداشت به گفته یاقوت کتاب‌ها را به امانت نیز می‌دادند.^۲

پیش از نظامیه «ازهر» به دست حکومت گنوسیستی فاطمیان در قاهره به سال ۳۵۹ق ساخته شده بود و چنان که در بند ۱۳ دیدیم پایه‌گذارانش از ایران بدان جا رفته بودند.

دارالعلم کرخ بغداد به سال ۳۸۳ق با بزرگترین کتابخانه آن روز که دارای ده هزار و چهار صد جلد کتاب بود، به دست شاپور پسر اردشیر (۳۳۶ - ۴۱۶ق) وزیر بهاء‌الدوله شاهنشاه دیلمی (۳۶۰ - ۴۰۳ق) ساخته شده بود که شیخ طوسی محمد بن حسن (۳۸۵ - ۴۶۰ق) در آن تدریس می‌کرد و به سال ۴۴۷ق پس از سقوط بویه‌بیان به دست سلجوقیان، به تحریک خلیفه و به دست سنیان بغداد به آتش کشیده شد مقداری از آن با کرسی تدریسی طوسی بسوخت و باقیمانده را چپاول کردند که برخی از آن به دست عمیدالملک گُندری (د: ۴۵۶ق) وزیر طغرل افتاد و شاید همان بود که پس از ده سال به دست نظام الملک هسته کتابخانه نظامیه بغداد شد.

^۱ خلیفه به سال ۴۹۶ نیز همین دستور را می‌دهد. نک: ← بند ۳۳.

^۲ معجم البلدان، یاقوت حموی، شناسه واژه مروشا جهان.

شیخ طوسی در آن پیشامد به نجف تبعید گردید و در آن جا دانشگاه شیعی را بنیاد نهاد. ابوالعلائی معری (۳۶۳ - ۴۴۹ق) و شاعران آزاده دیگر، آن دارالعلم و بنیان گذارش شاپور را ستوده بودند و ثعالبی مقداری از قصیده‌های ایشان را در یتیمه الدهر بخشی ویژه ساخته است. زندگی‌نامه برخی از کتابداران دانشمند این کتابخانه و جانشین آن کتابخانه نظامیه بغداد در خزاین الکتب القدیمه گرگیس عواد ص ۱۴۰ - ۱۴۵ و ۱۵۱ - ۱۵۸ و ثقات العیون، برگه ۲۴۶ دیده می‌شود.^۱

مدرسه خوارزمی بر گورگاه ابوحنیفه در بغداد نیز به سال ۴۵۹ق به دست عمید خوارزمی محمد بن منصور مستوفی الب ارسلان سلجوقی پایه‌گذاری شده است.^۲

خواجه نظام الملک «نظامیه» را با منظوری که در بند ۲۴ بدان اشارت رفت، در «سوق الثلاثاء / سه‌شنبه بازار» در کرانه خاوری دجله بغداد ساخت و پیرامون آن کاروان‌سراها، بازارها و گرمابه‌ای، برای آن وقف کرد. این مدرسه یک کتابخانه بزرگ و یک بیمارستان و سالن وعظ مرتب نیز می‌داشت. به استادان، دانشیاران (معیدان) و کتابداران دانشمند و اندرزگران، که با دقت از میان کادرهای ضد باطنی برگزیده می‌شدند، ماهانه هنگفت و خانه و زندگی شایسته و به دانشجویان، اطاق خواب و کمک هزینه شایان داده می‌شد.

ساختمان مدرسه در ذی حجه ۴۵۷ق آغاز و در دهم ذی‌قعدة ۴۵۹ق گشایش یافت و به گفته ابن جبر دویست هزار دینار هزینه برداشت و هر سال پانزده هزار دینار هزینه کارمندانش بود که شش هزار دانشجو را اداره کنند.

روز گشایش نظامیه بغداد سرمدرس ابواسحاق شیرازی (۳۹۳ - ۴۷۶ق) به تحریک خلیفه و بهانه غصبی بودن آن، از آمدن خودداری نمود و ابن صباغ تا بیست روز به جای او درس داد، تا او را راضی کردند.

۱ ثعالبی، یتیمه الدهر؛ و ابن اثیر، کامل التواریخ، سال ۳۸۳ق؛ و ابن جوزی، منتظم، ج ۸، ۱۷۹؛ و ابن خلکان، ش ۲۴۱؛ و معجم البلدان، یاقوت ماده بین السورین.

۲ خزاین الکتب القدیمه، گرگیس عواد، برگه ۱۵۱.

غزالی، نظام‌الملک و ملک‌شاه در بغداد

۲۸- غزالی، نظام‌الملک و ملک‌شاه در بغداد: غزالی در نخستین جمادی سال ۴۸۴ق با سمت «مدرس» که بالاترین سمت در دانشگاه‌های آن روز بود به مدرسه نظامیه بغداد درآمد. در رمضان همان سال ملک‌شاه سلجوقی با وزیرش خواجه نظام‌الملک با تشریفات که برای پادشاهان ساسانی مرسوم بود، به بغداد آمدند. جشن سده و آتش‌بازی آن شب را باشکوه هر چه بیشتر و بهتر از هر سال با شمع و مشعل بر روی زورق‌ها در آب دجله با شرکت همه مردم بغداد برپا داشتند. شعرها در باره آن سروده شد که ابن‌اثیر قصیده مطرز را از آن‌ها برگزیده است (کامل، سال ۴۸۴ق).

غزالی نیز خود در آن شرکت جست، ولی همین غزالی پس از چهار سال ماندن در ریاست دانشگاه و نزدیکی با خلیفه عرب، در کیمیای سعادت، برگزاری جشن‌های سده و نوروز را تحریم کرده است^۱، در صورتی که روایت معلی بن خنیس و جز او نقل از امامان شیعه، نوروز و مهرگان را تقدیس کرده خواجه نصیر طوسی (د: ۶۷۲ق) و ملامحسن فیض کاشانی (د: ۱۰۹۱ق) هر یک رساله‌ای در بزرگداشت آن نگاشته‌اند^۲.

آثار دوران سیاست‌گری غزالی

۲۹- آثار دوران سیاست‌گری غزالی: تألیفات غزالی در دوران ده ساله پیش از توبت، که شش سال آن در اردوگاه سیاسی، نظامی نیشابور و چهار سال دیگرش در ریاست دانشگاه بغداد گذشت، با نگاشته‌های او پس از توبت و فرار از مدرسه بغداد، دگرگونی بسیار دارد.

^۱ کیمیای سعادت، غزالی، چ خدیوچم، ج ۱، ۵۲۲.

^۲ نوروزیه (گاه‌شماری و نجوم)، معلی بن خنیس شاگرد امام صادق، نسخه خطی، رونویسی سالک‌الدین محمد حمویی (ز: ۱۰۳۲ق). نک: دیباچه‌ای بر میراث نوشتاری پزشکی ایران و جهان، مجمع النفایس و حجلة العرائس، برگه ۱۱۷، حاشیه نسخه خطی شماره ۱۹۷ کتابخانه مؤسسه دهخدا، رساله اعمال روز نوروز، عمادالدین شیرازی، تصحیح محمدابراهیم ذاکر و غلامرضا جمشیدنژاداول، مجلس شورا، ۱۳۹۶خ. افزون بر آن نوروزیه خواجه نصیرالدین طوسی (د: ۶۷۲ق) و نوروزیه ملامحسن فیض کاشانی (د: ۱۰۹۱ق).

آثار او در این دوران، به ویژه دوران بغداد فرمایشی‌تر، فشری‌تر، سُئی‌تر است و تناقضات بیشتر دارد و شاید همین دوران او را شایسته شمرده شدن در «عقلای برخلاف عقل» و «فیلسوفان ضد فلسفه» نموده باشد. گاهی چنان شتاب‌زدگی فرمانبردارانه، در آن‌ها داشته که مسائل ساده تاریخ را فراموش کرده است، چنان که عمر بن عبدالعزیز را نواده سلیمان بن عبدالملک مروان خوانده است.^۱

او در این کتاب خود را در برابر ایرانیان نهاده گوید: باطنیان (گنوسیست‌های مسلمان) ثنوی هستند و برای جبران شکست پدرانشان از عرب علیه ایشان می‌کوشند.^۲

او در تهافت الفلاسفه که در بغداد نگاشت ازلیت فیض الهی (= جاودانگی جهان) و روحانیت معاد را دلیل کفر گنوسیست‌ها و فیلسوفان می‌شمرد ولی خود او در کتاب‌های بعد از توبت مانند «المضنون به علی غیر اهله = دور از چشم نامحرم» و میزان هر دو را پذیرفته است، چون در این دوران، الموتیان برای براندازی حکومت عرب مانند همه گنوسیست‌های مسلمان دیگر، بر تئوری مدینه فاضله فارابی تکیه کرده می‌گفتند: رییس مدینه باید عالم‌ترین مردم (معصوم با فرّه ایزدی، مانند پیامبر) باشد و چون خلیفگان بغداد چنین نیستند پس غاصبند غزالی برای توجیه مشروعیت حکومت عرب سخن گنوسیست‌ها را درباره معصوم بودن پیامبر برخلاف تسنن سلفی، می‌پذیرد، ولی درباره جانشینان پیامبر، آن را خرافه می‌شمرد! گویی خرافه بودن عصمت با شماره دارندگانش بستگی دارد!

غزالی در فضایح باطنیه می‌گوید: اسماعیلیان، مانند مانویان در مناظره به تشکیک اهمیت می‌دهند و آن را دلیل کفر ایشان می‌شمرد، ولی خود در توبه‌نامه‌اش المنقذ من الضلال، مانند هر خردگرا، شک را پایه پیشرفت شمرده است.^۳

^۱ الفصائح الباطنیه، غزالی، برگه ۲۱۷.

^۲ همان جا، برگه ۳۳ - ۳۶.

^۳ نک: ← بند ۳۶، همین مقاله.

انگیزه‌های آزدگی غزالی از بغداد

۳۰- انگیزه‌های آزدگی غزالی از بغداد: غزالی که با یک دنیا شوق و شور جاه طلبانه به اردوگاه نظامی، سیاسی نیشابور و از آن جا به ریاست دانشگاه بغداد رفت، چه شد که این گونه ناگهانی از ریاست چشم پوشید و پنهانی بغداد را رها کرد؟ خودخوری و رنج‌های درونی وجدانی؟ اختناق و فشار در بغداد؟ ترس از برکیارق؟ یا ترور فداییان؟

الف: رنج درونی و خودخوری وجدانی

غزالی خود از یک خانواده گنوسیست برخاسته بود و پس از کشیده شدن به مکتب شش ساله کادر سیاسی (اردوگاه نیشابور) به این انحرافها اقتاده بود و چنان که از توبه‌نامه‌اش منقذ من الضلال برمی‌آید خود از این راه ناخرسند بود و رنج درونی، مانند دملی او را می‌آزد، پند و اندرز یاران به ویژه برادر کهترش احمد، چون نیشتری سر این دمل را باز کرد و او را به توبت واداشت.

ب: اختناق و فشار برگنوسیسم در بغداد

غیر از فشار درونی و رنج وجدانی که غزالی را می‌آزد، محیط بیرونی او در بغداد حتی پیش از آمدن غزالی نیز اختناق‌آمیز و خفقان‌آور بود. اکثریت مردم بغداد تا سقوط این شهر به دست مغول هنوز عرب نشده بودند تا چه رسد به قرن پنجم عصر غزالی مردم بغداد همان مردم تیسفون بودند که مسلمانی را برپایه توحید اشرافی پدران خود پذیرفته بودند. اسلام ایشان گنوسیستی بود که با ذوق حکام عرب و توحید عددی فقیهان ایشان سازگار نبود.

چهار قرن آمیزش ایرانیان و عرب‌ها فرهنگی دورگه و مشترک پدید آورده بود، ولی بازم ایرانی اشرافی‌تر و عرب عددی‌تر می‌اندیشید. حکام عرب و سانسورچی‌هایشان از تندروی اندرزگران اشرافی مشرب جلوگیری می‌کردند.

شریف ابوجعفر (د: ۴۷۰ق) پسر ابوموسی پسر عموی خلیفه مقتدی (۴۷۸ - ۴۶۷ق) رئیس حنبلیان قشری‌ترین و عددی‌مشرب‌ترین چهار مذهب سنی بود، با کوچکترین اشارت خلیفه و گاه بدون اشارت او باش شهر را به نام حنبلیان متدین بیرون می‌ریخت و شهر را برهم می‌زد.

در سال ۴۶۰ ق به نام مطالبه اجرای اعتقادنامه قادری (← بند ۱۸) و در سال ۴۶۴ ق به نام جلوگیری از می‌فروشی و بستن عیاش‌خانه‌ها چند تظاهرات به راه انداخت (← بند ۲۰).

در سال ۴۶۱ ق ابن عقیل متکلم معروف را به معتزلی و حلاجی‌بودن، متهم و ناگزیر کرد توبه‌نامه بنویسد. در سال ۴۶۹ - ۴۷۰ ق ابونصر قشیری و ابوسعید دوست‌دادا (خانقاه‌دار بند ۲۱) را تکفیر کرد و چند ماه کشاکش به راه انداخت.

قشریان از آن تاریخ اندرزگران گنوسیست با مشرب اشراقی را (تا سال ۴۷۳ ق) از سخنرانی منع کرده بودند. هر چند گاه یک‌بار مانند سال ۴۷۳ ق خطیبی را وادار کردند ضدّ مدرسه نظامیه و استاد خردگرای آن سخنرانی کند. به سال ۴۷۱ ق سازمان جوانان (فتیان) شیعه را که در مسجد «برائا» تشکیلاتی داشتند به تهمت همکاری با فاطمیان مصر سرکوب کردند.

در سال‌های ۴۷۸ تا ۴۸۲ ق چند بار مرکز شیعیان کرخ بغداد را چپاول کردند و در یکی از تظاهرات ضدّ شیعه، خلیفه و وزیر را متهم به حمایت از رافضیان کردند^۱. البته غزالی نیز پس از آمدن به بغداد (۴۸۴ - ۴۸۸ ق) از این روند دور نبود.

داستان اردشیر عبادی

این مرد اندرزگر از نیشابور با غزالی دوست بود و چون به سال ۴۸۶ ق از سفر حج به بغداد باز می‌گشت به خواهش غزالی چند جلسه در نظامیه و بیرون آن به اندرزگری سخنرانی کرد. سخنان او مردم گنوسیست بغداد را به وجد آورد و مجلس‌های او را تا سر بام‌ها پُر کردند فقیهان دربار برداشت‌های گنوسیستی اسلامی او را برخلاف شرع (تسنّن و توحید عددی) تشخیص دادند و او را با خواری از بغداد براندند^۲.

^۱ خلاصه از کتاب سیاست و غزالی، هانری لائوست، ترجمه مهدی مظفری، برگه ۶۳ - ۷۲.

^۲ غزال‌نامه، برگه ۳۱۲؛ فرار از مدرسه، برگه ۶۶؛ سمعانی؛ و منتظم، ابن جوزی، ج ۹، ۲۲۱.

توجه مردم گنوسیست بغداد به اندرزگران اشراقی مشرب و بیمناک شدن دستگاه خلیفه از چنین توجه مردم، پس از روزگار غزالی نیز ادامه می‌داشت.

احمد غزالی، مظفر عبادی پسر همین اردشیر عبادی، ابوالفتح خرمی از جمله این اندرزگویان بوده‌اند که روی آوری مردم به ایشان، فقیهان دربار را ترسانیده بر آن داشت که از بغدادشان برانند^۱. شاید اگر غزالی نیز نمی‌گریخت دچار همان سرنوشت می‌شد.

ج: ترس از برکیارق

ترور نظام‌الملک در ۱۰ رمضان ۴۸۵ ق و مرگ مشکوک ملکشاه در نیمه شوال ۴۸۵ دو بدگمانی در مردم پدید آورد:

۱- شاید ترکان خاتون همسر ملکشاه که می‌خواست با کمک خلیفه محمود کودک خود را ولیعهد و جانشین پدرش سازد، نظام‌الملک را که طرفدار برکیارق بود، به دست فدائیان الموتی کشته باشد؛

۲- چون ملکشاه می‌خواست مقتدی خلیفه را برکنار سازد و پسرش جعفر را که از دختر ملکشاه داشت، برجای وی به خلیفگی نشانند، پس شاید زهر مقتدر ملکشاه را کشته باشد^۲؛ البته اینها شایعات مردم بود.

آن چه ابن اثیر گوید، این است که: پس از مرگ ملکشاه در بغداد، خلیفه و ترکان خاتون محمود کودک را بر تخت نشانیدند و غزالی به سود خلیفه، ترکان خاتون را زیر فشار راضی کرد که خطبه تنها به نام خلیفه باشد و محمود تنها نام سلطنت را داشته باشد، ولی یاران برکیارق در اصفهان قیام کردند و او را برجای پدرش ملکشاه نشانند^۳.

پس آشکار می‌شود که پس از مرگ ملکشاه، خلیفه عرب می‌خواهد قدرت را به نام یک کودک در دست خود گیرد و غزالی برخلاف نظر نظام‌الملک، خلیفه عرب را بر برکیارق ترک ایرانیزه‌شده ترجیح داده است؛ لیکن قیام یاران برکیارق و سپس مرگ

^۱ فرار از مدرسه، برگه ۲۱۸.

^۲ همان جا، برگه ۶۸.

^۳ کامل، ابن اثیر، سال ۴۸۵ ق.

مقتدی و محمود نقشه خلیفه و غزالی را بر باد داده است. دور نیست که شرکت غزالی در توطئه شکست‌خورده خلیفه، یکی از موجبات ترس غزالی و کناره‌گیری او از کار شده باشد.

ترور نظام‌الملک و زخمی کردن برکیارق که به نام فدائیان شناخته شد نیز ممکن است غزالی را به اندیشه واداشته باشد.

سفر حج

۳۱- سفر حج: غزالی در ذی‌قعدة ۴۸۸ق از بغداد به سوی حج رفته و برادر خود احمد را به جانشینی خود بر کرسی درس نظامیه نهاد. احمد نیز کمتر از چهار ماه آن مقام را نگاه داشت و در ماه صفر ۴۸۹ق همسر و فرزندان برادرش محمد را برداشت و به خراسان بازگشت.

اکنون آیا غزالی پیروزمندانه و آگاهانه پا بر سر دنیا نهاد و کناره‌گیری کرد؛ یا با حالتی انفعالی از بیم جان و آبرو، بدین راه افتاد؟

آیا مقامات دولتی ترک دوری او را از بغداد خواسته‌اند؟

غزالی در کتاب المنقذ این را پندار مردم دور از بغداد می‌داند و نخستین حالت را به خود نسبت می‌دهد. او خود را توبه‌کاری می‌شمرد که به خواست خود بر سر گور خلیل‌الله در بیت‌المقدس رفته با خدا پیمان بسته که دیگر کارگزاری سلطانان نکند و این خود یک شعار گنوسیستی در آن دوران می‌بود که توبه‌کاران گنوسیست از کار دولتی پرهیز می‌داشتند، برعکس سنیان که خدمت به خلیفه را واجب؛ یا دست کم مستحب می‌شمردند، سپس در ۴۸۹ق غزالی از بیت‌المقدس برای حج به حجاز شد و در ۴۹۰ق به بغداد بازگشت.

بازگشت به بغداد

۳۲- بازگشت به بغداد: به سال ۴۹۰ ق هنگامی که غزالی از سفر حج به بغداد بازگشت، زن و بچه او را برادرش احمد به خراسان برده بود، پس غزالی به خانقاه دوست‌دادا (پایگاه گنوسیسم سُئی‌زده بند ۲۱) فرود آمد و به گفته خودش در همه مدتی که در بغداد بود، به دیدار خلیفه نرفت.^۱ او در آن مدت به تعلیم کتاب‌هایی خود به دانشجویانی می‌پرداخت که از آمدن به خانقاه باک نداشتند و دست کم تمایلاتی نرم به گنوسیسم اسلامی داشته‌اند.

غزالی نمی‌گوید: که خلیفه هم احوال رئیس دانشگاه بغداد را نپرسید، ولی پیداست که اگر چنین کاری رخ داده بود، می‌گفت. همین نیز نشان می‌دهد که آزدگی‌ها دو طرفه بوده، و دستور مقامات ترک به بیرون‌رفتن غزالی از بغداد، برخلاف آن چه خود در المنقذ مدعی است، پندار مردم، دور از بغداد نبوده؛ بلکه یک واقعیت است که قدرت برکیارق جرأت پرسش احوال غزالی را از خلیفه گرفته است؛ یا آن که هنوز مدتی لازم بود تا مَدِّ فراگیر گنوسیسم ایرانی در خاورمیانه بتوان چنان آشتی با تسنن پدید آورد که مراسم خرقه‌پوشی خلیفه عباسی زیر گنبد حضرت امیرالمومنین علی (ع) در سال ۶۲۲ - ۶۲۳ ق انجام‌پذیر باشد.^۲

از بغداد به طوس

۳۳- از بغداد به طوس: پس از مرگ ملک‌شاه، پسران او بر سر مرده‌ریگ وی، هم‌چون دشمنانی، سرسختانه به جان هم افتادند. برکیارق بر عراق، محمد بر آذربایجان، سنجر بر خراسان دست نهادند. محمد غزالی با آن پیشینه شرکت در توطئه خلیفه ضد برکیارق (بند ۳۰ ج) نمی‌توانست در عراق با او بسازد، پس سال‌های ۴۹۱ و ۴۹۲ ق را در همدان زیست و در ۴۹۳ ق به زادبوم خود طابران طوس بازگشت و گوشه‌نشینی گزید تا برکیارق به سال ۴۹۸ ق درگذشت.

^۱ مکاتیب غزالی، ج اقبال، ۴۵.

^۲ انوار الساطعة، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵-۱۳۴۸خ)، برگه ۹۴.

غزالی بزرگ (2)

۴۰

در این ده سال بغداد و خلیفه‌اش مانند توپ فوتبال، گاهی در دست برکیارق بود و خطبه به نام وی خوانده می‌شد و گاه در دست محمد و برادرش سنجر بود و خطبه به نام ایشان.

کشاکش برادران سلجوقی به خلیفه توان داد که در ۲۷ ربیع الاول ۴۹۶ ق مانند سال ۴۸۵ ق دستور دهد که خطبه تنها به نام خلیفه باشد، و چه بسا همین خبر غزالی را به بازگشت قدرت خلیفه عرب امیدوار و در انتظار کشیدن در طابران استوارتر کرد.

دستور خلیفه را همگان اجرا کردند جز شیعیان حله که تا آن روزگار هنوز در آن شهر لرهای ایرانی مزیدی شده پشت‌کوه، اکثریت داشتند ایشان ترک سلجوقی ایرانیزه شده را بر خلیفه عرب نژادپرست ترجیح می‌دادند، ایشان نام محمد سلجوقی را از خطبه نینداختند.

به سال ۴۹۷ ق سه برادر سلجوقی «آشتی‌نامه» امضا و کشور را به صورت یاد شده بالا تقسیم کردند. در این قرارداد، عنوان «سلطنت» با نیروی مادی آن در اختیار هر یک از سه برادر، در منطقه خودش نهاده شد و عنوان روحانی «خلیفه» را به عباسیان واگذاشتند!

سلطنت و خلافت

۳۴- سلطنت و خلافت: چنان که در مقاله پیشین گذشت، دولت ساسانی از سده سوم میلادی و دولت بیزانس (روم خاوری) از سده چهارم و پس از اسلام دولت‌های خلفای سنی و هم‌چنین گنوسیست‌های تندرو اسماعیلی و قرمطی دین و سیاست را دو برادر همزاد می‌شمردند که جدا نتوانند زیست. تنها نزد گنوسیست‌های معتدل، چون ابن‌قتیبه دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶ ق) و مشکویه (د: ۴۲۱ ق) و خاندان بویه که امام زمان حاضر معارض با خلیفه عباسی نداشتند و همکاری با خلیفه را در «حق الناس / سیاست» روا می‌داشتند، جدایی دین از سیاست به گونه‌ای دیده می‌شود.

^۱ نک: ← منتظم، ابن جوزی، ج ۹، ۱۳۹.

گنوسیست‌های معتدل، مقامی روحانی برای خلیفه قائل نبودند، ولی قدرت اجرایی او را به صورت یک واقعیت می‌پذیرفتند. ایشان از کاربرد واژه «خلیفه» که بار روحانی دارد در حق او خودداری و او را با واژه «سلطان» که نمودار قدرت مادی اوست، یاد می‌کردند.

دینوری نخستین بخش عیون الاخبار را کتاب السلطان نامیده است و در آن دین و سیاست را دو نهاد و برادر همزاد می‌داند که جز با هم نتوانند زیست^۱.

او در این بخش از واژه «خلیفه» یاد نمی‌کند، جز در (برگه ۵) که یک گفتگو در میان معاویه و یک تن از هاشمیان مدعی ارثی بودن خلافت آورده است.

مشکویه نیز در تجارب همه جا خلیفه را سلطان می‌خواند، مگر نقل قول از کسی باشد، در صورتی که این اثر، فرمانروای عباسی را «خلیفه» و شاهان و امیران وابسته را «سلطان» می‌خواند.

غزالی در بغداد با نگارش کتاب مستظهري می‌خواست از خلیفه عرب «امام» بسازد و به تقلید از ساسانیان او را در رأس «مذهب و سیاست» مدینه فاضله گنوسیستی، اما گونه سنی آن قرار دهد، یعنی تئوری شیعی فارابی را منتهای پیوند امام با عقل فعال (= عصمت امام شیعی) در حق مستظهر عباسی سنی پیاده کند و همین ادعا را الموتیان برای امام معصوم خود داشتند، باطل بشمارد؛ لیکن اخراج غزالی از بغداد همه این طرح او را برهم زد و او را در طابران طوس گوشه‌نشین کرد.

غزالی پس از این عقب‌نشینی دوباره به گنوسیسم دور از سیاست (بند ۳ و ۱۱ و ۱۲ ب) بازگشت. بیشتر آثار غزالی بعد از توبت، مانند احیاء و کیمیای سعادت بر همین زمینه نگاشته شده است، نیروی مادی سلطنت و روحانیت معنوی خلاف که در مستظهري به تقلید از ساسانیان در یک تن تمرکز می‌یابد، در آثار بعد از توبت او، از هم جدا شد. برطبق «آشتی نامه» سال ۴۹۷ ق (بند ۳۳) سلطان کسی است و خلیفه کسی دیگر.

همه کوشش غزالی پس از توبت آن است که:

^۱ عیون الاخبار، ابن قتیبه دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶ ق)، برگه ۵ و ۱۳.

الف: از حدّت و تندروی گنوسیسم اسلامی

که به صورت سلاح ایدئولوژیک به دست ملت ایران و پیشقراولانش در الموت به کار می‌رفت، بکاهد و آن را سُنی نما و عرب‌پسند سازد؛

ب: کاهش خشونت و قشری‌گری «تسنن سلفی»

از سوی دیگر از خشونت و قشری‌گری «تسنن سلفی» بکاهد و آن را ایرانی‌پسند کند. غزالی با شیوه نوین توانست گنوسیسم هندوایرانی را که تا آن تاریخ از سوی دربارهای عرب محکوم و مطرود و صاحبانش زیر پیگرد و گاهی کشته؛ یا زنده‌سوز می‌شدند، سُنی‌نما و مورد پذیرش دربار خلیفه سازد. او تا آن جا موفق بود که یک قرن پس از غزالی، خلیفه سُنی در زیر گنبد حضرت علی (ع) در نجف خرقة تصوف می‌پوشد^۱. گنوسیست‌نماد شدن دربار، خلافت را برای ایرانیان تحمل‌پذیر کرد و نه تنها یک قرن و نیم بعد از غزالی با بر جا ماند؛ بلکه ایرانیان گنوسیست را چنان پیرو عباسیان ساخت که ایوبیان گرد گنوسیست، حکومت گنوسیست فاطمیان مصر را به سود عباسیان برانداختند.

شاید بتوان حدس زد که اگر تز کتاب مستظهري همه کاره بودن خلیفه عرب به اجرا درمی‌آمد و سلجوقیان ایرانیزه‌شده بنا بر تز نوین غزالی (جدایی خلافت مذهبی از سلطنت سیاسی) به کار بسته نمی‌شد، اسماعیلیان الموت، از نارضایی مردم استفاده می‌کردند و به آسانی ریشه عرب را در همان قرن ششم از بغداد برمی‌کشیدند.

بازگشت غزالی به نظامیه نیشابور

۳۵- بازگشت غزالی به نظامیه نیشابور: این که غزالی در ذی‌قعدة ۴۹۹ق به درخواست فخرالملک (د: ۵۰۰ق) پسر نظام‌الملک طوسی به تدریس در نظامیه بازگشت، نشان می‌دهد که توبت او در خستوان‌نامه اش المتقد من الضلال از نزدیک شدن به دستگاه سلطان، جز ناز برای سلجوقیان، برپایه امید به بازگشت قدرت سیاسی مذهبی عباسیان بوده است،

^۱ نک: ← بند ۳۲، همین مقاله.

پس از تأیید شدن جدایی سلطنت از خلافت، در آشتی‌نامه سال ۴۹۷ق (← بند ۳۳) و تثبیت قدرت به دست محمد سلجوقی بعد از مرگ برکیارق به سال ۴۹۸ق، غزالی آخرین امید را به بازگشت قدرت سیاسی مذهبی خلیفگان عرب در بغداد، آن گونه که در کتاب مستظهري پیش‌بینی کرده بود، از دست بداد و اندیشه نوین جدایی سلطنت از خلافت (سیاست از مذهب، بند ۳۴) که در کتاب‌های پس از توبت دنبال کرده است، در وی استوارتر شد و بر آن شد که چون دشمن او برکیارق از میان رفته است، با سلجوقیان کنار بیاید و به ایشان بفهماند که غزالی اکنون اندیشه کتاب مستظهري را برسر ندارد که برکیارق را از او ترسانید.

او بر خلاف فارابی (بند ۱۱-د) مدینه‌ای را که امام آن، خانه‌نشین باشد، مدینه فاضله می‌داند و با آن همکاری می‌کند و علیه اسماعیلیان که مذهب و سیاست را یکی می‌دانند می‌جنگد؛ زیرا سلجوقیان چنین می‌خواستند. ایشان در سال ۴۹۴ق که صلیبیان نیمی از سوریه و فلسطین را گرفته بودند کاری با ایشان نداشتند، ولی با کوچکترین اتهام باطنی بودن مردم را می‌کشتند و یک جا سیصد تن ایرانی را بدین تهمت کشتند که ابن جوزی سنی متعصب نیز آن حادثه را ظالمانه شمرده است. ایشان حتی کیه‌راسی رییس دو دانشگاه «نظامیه» و «تاجیه» بغداد را نیز بدین تهمت زندانی کردند^۱.

کتاب مشکاة الأنوار، اوج گنوسیسم (دور از سیاست غزالی)

۳۶- مشکاة الأنوار، اوج گنوسیسم (دور از سیاست غزالی): این رساله که به ظاهر در تفسیر سوره نور نگاشته است، حداکثر بازگشت غزالی را به تسنن سلفی به گنوسیسم خانوادگی خود، پس از بازگشت از بغداد به طوس نشان می‌دهد. حجاب‌های ظلمت و نور در این رساله، دورنمایی از هرم هستی فلسفه نوری، فرآورده کنفرانس‌های آذرفرنبغ در قرن سوم و آذرباد مهراسپندان در سده چهارم میلادی است.

^۱ منتظم، ابن جوزی، ج ۹.

ما در مقاله پیشین دیدیم چگونه در آن کنفرانس‌ها ثنویت به سوی توحید اشراقی گردش داده شد، و مانای قربانی آن گردید، و چگونه پس از اسلام این فلسفه به دست ابن‌مقفع به عربی ترجمه شد و چگونه به دست اخوان الصفا و فارابی رسید و نیم قرن پس از غزالی به دست سهروردی در حکمة الاشراق گزارش داده شد.

غزالی در کتاب مشکاة الأنوار توحید اشراقی کنفرانس‌های یاد شده را از آیات قرآن کریم بیرون آورده، گنوسیسم را آشکارتر از آن چه در مکاتیب و إحياء العلوم و حتی در کیمیای سعادت آمده، بیان و راه را برای سهروردی در حکمت اشراق باز کرده است.

تفاوت برداشت غزالی در این رساله با فرایند کنفرانس‌های یاد شده آن است که در آن کنفرانس‌ها چنان که گذشت دین و سیاست در یک شخص به نام شاه تمرکز یافته است، اسماعیلیان نیز همین نظر را از ابن‌مقفع و فارابی گرفته پیگیری کردند و امام معصوم را در رأس مدینه فاضله قرار دادند.

خود غزالی هم این شیوه را در کتاب مستظهري با چشم‌پوشی از «عصمت» درباره‌ی خاندان عباسی پیاده می‌کند، ولی در کتاب مشکاه الأنوار زیر تأثیر سلجوقیان که در قرارداد سال ۴۹۷ق (بند ۳۳) خلافت را از سلطنت، یعنی دین را از سیاست جدا کرده بودند، مانند همه کتاب‌هایی که پس از توبت نگاشت، راه عرفانی توحید اشراقی و گنوسیسم دور از سیاست (بند ۳ و ۱۱ب) را پیگیری کرده است. او برای این منظور آیات قرآن کریم را که در پنج سده پیش از او طرف سُنَّیان «متشابه» شناخته می‌شد، «محکمت» خوانده و آیات عددی را که «محکمت» خوانده بودند، «متشابه» نامید.

کارهای غزالی مانند هر میانجی آشتی‌دهنده، از هر دو سوی سُنَّیان و شیعیان سده‌های بعد مورد انتقاد و اصلاح قرار گرفته است، چنان که:

الف: ابوالفرج ابن جوزی (۵۱۰ - ۵۹۷ ق)

گنوسیسم را از إحياء العلوم بیرون ریخته آن را سُنَّی پسندتر کرده منهج القاصدین نامید. او رساله‌ای نیز به نام اعلام الاحیاء درباره‌ی نادرستی‌های این کتاب ساخته است.

ب: ملامحسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ق)

سُنی‌گرایی‌های اِحیاء العلوم را انداخته آن را شیعی‌تر کرده اِحیاء الأَحیاء نام داده و خلاصه آن را نیز بیرون آورده حقایق نامیده که هر دو چاپ شده‌اند.

ج: اِحیاء العلوم

را مؤیدالدین محمد خوارزمی به سال ۶۲۰ ق به فارسی گردانیده که با تصحیح حسین خدیوچم چاپ شده است.^۱

دو شخصیتی در دو زبان

۳۷- دو شخصیتی در دو زبان: دو گونه نگارش‌های غزالی پیش و پس از توبت و فرار از مدرسه بغداد که تا کنون بسیار بدان اشارت رفت، در نگارش‌های عربی و فارسی او نیز دیده می‌شود. غزالی ادیبی دو زبانه است. او مانند دیگر ادیبان دو زبانه ما، به زبان مادری فارسی و زبان حاکم عربی می‌گفت، می‌سرود و می‌نگاشت.

او در هر یک از این دو زبان یک شخصیت متناسب با فرهنگ ویژه آن زبان دارد.

او در نگارش‌های فارسی خود گنوسیست‌تر از نگارش‌های عربی است.

دو شخصیتی بودن در دو زبان، برای ادیبانی که در میان توده مردم می‌زیستند، مانند عین‌القضات طبیعی و بیشتر نمودار است و دلیل آن را می‌توان در شبکه سانسور بغداد دانست. این شبکه آثار عربی دانشمند ایرانی را بهتر و ساده‌تر کنترل می‌کرد و با حربه تکفیر جلو آن را می‌گرفت، تا یک اثر فارسی را که هم کمتر می‌فهمید و هم دیرتر به دستش می‌رسید.

آثار فارسی بیشتر در میان توده فارسی‌زبان، دست به دست می‌گشت و گنوسیسم برای فارسی‌زبانان خوراکی طبیعی بود و بی‌دشواری پذیرفته می‌شد، در صورتی که برای عربان؛ یا عرب‌زدگان خار داشت و ذهن ایشان را می‌خراشید، ولی دو شخصیتی بودن غزالی که در رأس دانشگاه بغداد بود، نشان می‌دهد که خودسانسوری فراگیر بوده و مقامات بالا نیز مستثنی

^۱ نک: ← آثار غزالی بند ۲۹، همین مقاله.

نبودند و ایادی خلیفه می‌توانستند با یک اشارت، چنان که (در بند ۳۰ ب) دیدیم اوباش را به خیابان‌ها بریزند و استادان دانشگاه را طرد کنند، مثلاً، در نگارش‌های عربی بیان گنوسیسم تند، ذهن فرمانروایان عرب را می‌خراشید و محیط، نویسنده را ناگزیر می‌کرد تا خود آن را «مشطح» بنامد تا راه پوزش خواهی از آن باز بماند. در صورتی که بیان همان مطلب تند، در فارسی طبیعی و ملایم به شمار می‌رفت و نیازی به پوزش نداشت، تا «مشطح» خوانده شود. از این رو است که در ادبیات عرفانی ایران از سده چهارم تا هفتم، عربی‌نویسان «واژه پوزش‌انگیز مشطح» را به کار می‌بردند، ولی فارسی‌نویسان آن را اهانت‌آمیز شمرده به کار نمی‌بردند و ادیبان دو زبانه، چون غزالی و عین‌القضات در نوشته‌های عربی خود آن را به کار گرفته‌اند و در فارسی به کار نمی‌بردند. گویا نخستین کسی که در فارسی آن را به کار برد شیخ شطاح (د: ۶۰۶ ق) است، که او نیز آن را نه به معنی نکوهیده شایان پوزش خواهی؛ بلکه به معنی حق‌گویی سرفرازانه به کار برده است.

کشاکش با سُنّیان نیشابور و بازگشت غزالی به طوس

۳۸- کشاکش با سُنّیان نیشابور و بازگشت غزالی به طوس: چون الموتیان احساس کردند که فخرالملک با بازگردانیدن غزالی به نظامیه نیشابور، در راه خلع سلاح ایدئولوژیک ایشان گام برمی‌دارد و گنوسیسم اسلامی این سلاح ایدئولوژیک پدران را به دست دشمن و بغداد می‌سپارد، در صدد برانداختن او برآمدند و هنوز سه ماه بیشتر از آمدن غزالی به نظامیه نگذشته بود که فخرالملک پسر نظام‌الملک در روز عاشورای سال ۵۰۰ ق به دست یک فدایی کشته شد.

آخوندهای سُنّی وابسته به دربار سلجوقی، بی‌پناه شدن غزالی را فرصت یافتند و دست به توطئه زدند. یکی از آنان یک نسخه از مشکاة الأتوار را به نزد او آورد و درخواست اجازت‌نامه به خط استاد بر پشت آن کرد. غزالی که از توطئه آگاه شده بود، دید اگر نسخه تصدیق شده به خط خود غزالی به دست مقامات سلجوقی افتد، به روز حلاج خواهد نشست. ناگزیر نه تنها اجازت را نوشت؛ بلکه نسبت برخی مطالب کتاب را به خویش نیز انکار کرد، چون شاگرد و یارانش پیگیری و جنجال کردند، غزالی از نیشابور به طوس بازگشت و به رئیس خراسان شکایت برد و شاگرد را متهم به دستبرد در کتاب کرد. داستان جنجال فقیهان نیشابور را، غزالی در پشت نسخه‌ای از نصیحة الملوك یادداشت کرده و در فضایل الانام چاپ شده است.

فقیهان جنجالی کتاب منحول^۱ غزالی شافعی مذهب را که در آن بر ابوحنیفه تاخته بود، به نزد سنجرشاه حنفی مذهب سلجوقی بردند و تحریک کردند، شاه دستور داد که غزالی به نزد او برود. غزالی که دواطلب رفتن نزد سنجرشاه نبود، نامه تاریخی خود را به او بنوشت، که در آن با اشارت شاه را مسئول گرسنگی و برهنگی مردم شمرده گوید: بر گور خلیل الله (← بند ۳۱) پیمان بستم که به خدمت هیچ سلطان نروم و مال سلطان نگیرم...^۲

فقیهان حنفی درباری در لشکرگاه طوس در تروغ (طرق) گرد آمدند و جنجال کردند که بایستی غزالی شافعی احضار شود و پاسخ‌گوی نگاشته‌های الحادی خود باشد.

در پایان معین‌الملک جانشین فخرالملک وزیر، غزالی را آورد و به نزد شاه برد. غزالی مانند یک گنوسیست دور از سیاست (صوفی) پادشاه جوان را پند و اندرز می‌گفت، که صورت آن در فضایل الانام دیده می‌شود.^۳ فرایند این دیدار چنان بود که غزالی به خانه خود در طوس بازگشت و از تدریس معاف شد.

برای خاصیت روان‌شناسی چهار مذهب‌واره سنی در سده پنجم، که ترکان سلجوقی را به مذهب حنفی و ایرانیان عربزده را به مذهب شافعی کشانید باید به احسن التقاسیم مقدسی و درس‌هایی درباره اسلام گلدزیهر مراجعه کنید.^۴

آخرین دعوت به نظامیه بغداد و مرگ غزالی

۳۹- آخرین دعوت به نظامیه بغداد و مرگ غزالی: در اوایل سال ۵۰۴ ق رئیس نظامیه بغداد، کیاهراسی ابوالحسن

طبری که از همدرسان غزالی بود، درگذشت.

^۱ متن مقاله: منحول.

^۲ مکاتیب، غزالی.

^۳ فضایل الانام، غزالی، برگه ۶ - ۱۰.

^۴ نک: احسن التقاسیم، مقدسی، برگردان منزوی، برگه ۱۷۶؛ و درس‌هایی درباره اسلام، گلدزیهر، برگردان منزوی، برگه ۱۳۵.

خلیفه مستظهر (۴۷۸ - ۵۱۱ق) و پادشاه سلجوقی عراق محمد پسر ملک‌شاه (د: ۵۱۱ق) با وزیرش ضیاء‌الملک پسر نظام‌الملک، و نیز سنجر پادشاه خراسان (د: ۵۲۲ق) با وزیرش صدرالدین محمد پسر فخرالملک باهم از غزالی دعوت کردند که مدرسی نظامیه بغداد را از نو بپذیرد.

غزالی که از راه تک هرمی کتاب مستظهري خود برگشته، به راه آزاد «گنوسیسم دور از سیاست» در کتاب‌های احیاء العلوم و به ویژه مشکاة الأنوار رسیده بود، چگونه می‌توانست به دربار همان مستظهر برود؟ او که آثار پیش از توبت خود، مردم را سُنی‌مآبانه به عبادت دعوت کرده بود تا از نعمت‌های مادی بهشت کامیاب شوند و در کتاب‌های پس از توبت، خاص‌الخاص را به ترک دنیا و آخرت هر دو و توجه به «خیر مطلق» خوانده بود، چگونه می‌توانست به پس باز گردد؟ او در پاسخ ایشان نامه معروف و تاریخی خود را نوشت که در فضایل الانام دیده می‌شود. این نامه که در سال ۵۰۴ق نوشته شده، اوج کمال گنوسیسم اسلامی غزالی را نشان می‌دهد. او در این نامه غیر از پایبندی به خانواده و شاگردان در طوس، به سه نذر و پیمانی که در گورگاه خلیل‌الله در بیت‌المقدس با خدا بسته، تکیه می‌کند:

۱- به سلام هیچ سلطان نرود؛

۲- از هیچ سلطان مالی را نپذیرد؛

۳- با هیچ کس مناظره نکند.

چنان که می‌بینیم، او در این نامه، خلیفه را که در کتاب مستظهري تا درجه امام واجب‌الاطاعة بالا برده بود تا درجه سلطان پایین آورده مشمول نذر پانزده سال پیش خود، در تحریم سلاطین نموده و مناظرت را نیز بر خود حرام کرده است و این هر دو برخلاف «تسنن سلفی» است که اطاعت اولوالامر و مناظره برای سرکوب مذاهب باطل را واجب می‌شمرد. توبت از کار سلطانی، از بدعت‌های گنوسیست‌ها است که از سده چهارم، نمونه‌هایی از آن در تاریخ ثبت شده است.^۱

غزالی چندماه پس از این نامه روز دوشنبه ۱۴ جمادی دوم ۵۰۵ق در زادگاهش طابران درگذشت و همان جا به خاکش سپردند.

^۱ کامل، ابن‌اثیر؛ و تجارب الأمم، مسکویه.

کتاب‌نامه

نمایه کتاب و مقاله

- اتعاظ الحنفاء بأخبار الأئمة الفاطميين الخلفاء، تقی‌الدین مقریزی مصری (۷۶۴ - ۸۴۵)، خاورشناس آلمانی پونز، دار الایتام القدس، ۱۹۰۹م؛ جمال‌الدین شبالی، قاهره، مصر، ۱۹۴۸م.
- احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد فرزند احمد مقدسی (۳۳۴ - ۳۸۰ق)، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶م؛ برگردان علی‌نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹م)، ناشر کومش، تهران، ۱۳۶۱خ.
- الاحکام السلطانیة، ابوالحسن علی فرزند محمد فرزند حبیب ماوردی (۳۶۴ - ۴۵۰ق / ۹۷۴ - ۱۰۵۷م)، تصحیح محمد بدرالدین نعسانی حلبی، مکتب الاعلام الاسلامی، قاهره، بی‌تا؛ دیگر: الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، آئین حکمرانی، ترجمه حسین صابری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳خ.
- إحياء الدائر من مآثر أهل القرن العاشر، طبقات اعلام الشیعه، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، پژوهش علی‌نقی منزوی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶خ.
- إحياء العلوم الدین، غزالی، برگردان مؤیدالدین محمد خوارزمی به سال ۶۲۰ق، تصحیح حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۵۱خ.
- إرشاد الأریب إلى معرفة الأديب؛ یا معجم الأديب، یاقوت حموی، دیوید سمونل مارگلیوت لیدن، ۱۹۰۷م؛ قاهره ۱۹۰۹م؛ برگردان عبدالحمید آیتی، تهران، ۱۳۹۱خ / ۲۰۱۲م.
- اعلام الحیا، ابوالفرج ابن جوزی (۵۱۰ - ۵۹۷ق).
- إكْمَالُ الدِّينِ وَ إِتْمَامُ النُّعْمَةِ: كَمَالُ الدِّينِ وَ تَمَامُ النُّعْمَةِ، شیخ صدوق، محمد فرزند علی فرزند بابویه، ابن‌بابویه (د: ۳۸۱ق)، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۰۱ق؛ دیگر: تصحیح علی‌اکبر غفاری، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۵ق.
- الْمَحْجَةُ الْبَيْضَاءُ فِي تَهْدِيبِ الْأَحْيَاءِ، فیض کاشانی در شرح و اصلاح إحياء علوم الدین غزالی. ملامحسن فرزند شاه‌مرتضی کاشانی (د: ۱۰۹۱ق)، کتابفروشی صدوق، قم، ۱۳۳۸خ.

غزالی بزرگ (2)

۵۰

- الْمَحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ فِي تَهْذِيبِ الْأَحْيَاءِ، ملامحسن فرزند شاه مرتضی فیض کاشانی (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ ق)، کتابفروشی صدوق، تهران، ۱۳۳۸ خ؛ دیگر: تصحیح علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به حوزه علمی قم، ۱۳۸۳ ق.
- الأنساب للسمعاني، ابوسعید، عبدالکریم فرزند محمد سمعانی مروزی (۱۱۱۳ - ۱۱۶۶ م / ۵۰۶ - ۵۶۲ ق)، تصحیح عبدالرحمان معلمی یمانی، مجلس دائرة المعارف عثمانیة، حیدرآباد، دکن، هند، ۱۳۸۲ ق / ۱۹۶۲ م.
- الأنوار الساطعة في المائة السابعة، طبقات اعلام الشيعة، آقابزرگ تهرانی، به کوشش علی نقی منزوی، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان، ۱۹۷۲ م.
- انوار الملكوت في شرح الياقوت، علامة حلی حسن فرزند یوسف (د: ۷۲۶ ق)، به کوشش محمد نجمی زنجانی، قم، ۱۳۶۳ خ.
- البلدان، ابن وضاح یعقوبی، احمد، پژوهش محمدامین ضناوی، برگردان آیتی بیرجندی، محمدابراهیم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- تاریخ بخارا، ابوبکر محمد فرزند جعفر نرشخی (۲۶۸ - ۳۴۸ ق)، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۱۷ خ؛ ترجمه به فارسی ابونصر احمد فرزند محمد قباوی (ز: ۵۲۲ ق)، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۳ خ؛ ترجمه فارسی به عربی، نصرالله مبشر فرزند محمدخان طرازی (۱۹۲۲ - ۲۰۰۲ م) و عبدالمجید بدوی.
- تاریخ دولة آل سلجوق، فتح فرزند بنداری اصفهانی، به کوشش م. محمد عزراوی، بنیاد فرهنگ ایران، قاهره، ۱۹۴۷ م.
- تاریخ سلسله سلجوقی، فتح فرزند علی بنداری اصفهانی، ترجمه محمدحسین جلیلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۶ خ.
- تجارب الأمم و تعاقب الهمم، مشکویه رازی (د: ۴۲۱ ق)، برگردان علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ)، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۶ خ.
- تحصیل السعادة، ابونصر محمد فارابی (د: ۳۳۹ ق)، چ حیدرآباد، دکن، هند، ۱۳۴۵ ق.
- تعلیقات بر احسن التقاسیم، منزوی، علی نقی، ناشر کومش، تهران، ۱۳۶۱ خ.

- تهافت الفلاسفة؛ یا تهافت الفلاسفة، غزالی (د: ۵۰۵ق)، چاپ موريس يوسز، بيروت، ۱۹۲۷م؛ چاپ ديگر: تصحيح و مقدمه فخري، بيروت، ۱۹۹۰.
- الثقاة العيون في سادس القرون، طبقات اعلام الشيعة، آقابزرگ تهراني، به كوشش علي نقی منزوی، دارالکتب العربي، بيروت، لبنان، ۱۹۷۱م.
- جامع التواريخ رشیدی، خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی (۶۴۵ - ۷۱۸ق)، تصحيح بهمن کریمی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۳۸خ؛ چاپ ديگر: انتشارات البرز، ۱۳۷۳خ.
- جامع التواريخ، بخش اسماعيليان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفيقان، خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی، ترجمه محمدتقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجانی، نشر علمی و فرهنگی، ۱۳۳۸خ.
- جامع التواريخ، تاريخ رشیدی، (تأليف: ۷۱۶ق)، رشیدالدین فضل الله همدانی (۶۴۸ - ۷۱۸ق)، نسخه خطی کتابخانه پيرون مورگان *pierpont morgan library*، نیویورک.
- حقائق الراهنة في أعيان المائة الثامنة، طبقات أعلام الشيعة، شيخ آقابزرگ تهراني، به كوشش دكتور علي نقی منزوی، دارالکتب العربي، بيروت، لبنان ۱۹۷۵م.
- الحقائق في محاسن الاخلاق، (قرة العيون في المعارف و الحكم) ملامحسن فيض كاشاني فرزند شاه مرتضى (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱ق)، تصحيح ابراهيم میانجی؛ ديگر: تحقيق محسن عقيل، دارالکتب الاسلامی، قم، ۲۰۰۲ / ۱۴۲۳ق. ترجمه الحقائق، ترجمه محمد فرزند شاه مرتضى كاشاني برادر فيض، تصحيح و تحقيق عبدالله غفراني، تهران، مدرسه عالی شهيد مطهری، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- حکمة الاشراف، شهاب الدين سهروردي (۵۴۹ - ۵۷۸ق)، تصحيح هانری کربن، انستیتوی ایران و فرانسه، ۱۳۴۹خ / ۱۹۷۰م؛ برگردان صادق سجادی، تهران، ۱۳۵۵خ.
- خاندان نوبخت، عباس اقبال آشتیانی، چاپ اقبال، تهران، ۱۳۱۱خ؛ چاپ ديگر: طهوري، تهران، ۱۳۵۷خ.
- خاندان نوبختی، عباس اقبال آشتیانی، تهران، چاپ اقبال، تهران، ۱۳۱۱خ؛ چاپ ديگر: انتشارات طهوري، تهران، ۱۳۵۷خ.

- خزائن الكتب القديمة گرگیس عواد ص ۱۴۵-۱۴۰ و ۱۵۸-۱۵۱ و ثقات العیون، برگه ۲۴۶ دیده می‌شود
خزائن الكتب القديمة في العراق منذ أقدم العصور حتى سنة ۱۰۰۰ للهجرة، كوركيس عواد، دارالرائد العربي، بيروت، لبنان، ۱۴۰۶ق.
- خزائن الكتب القديمة في العراق منذ أقدم العصور حتى سنة ۱۰۰۰ للهجرة، كوركيس عواد، چاپ دوم، دارالرائد العربي، بيروت، ۱۴۰۶ق
- درس هابی درباره اسلام، ایگناس گلدزیهر، برگردان منزوی، انتشارات کمانگیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۷خ.
دیوان خاقانی، افضل‌الدین بدیل فرزند علی خاقانی شروانی، متخلص به خاقانی (۵۲۰ - ۵۹۵ق)، تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران، ۱۳۳۸خ.
- رجال الطوسي، شیخ الطائفه ابو جعفر محمد فرزند حسن (د: ۴۶۰ق)، تصحیح محمدصادق آل‌بحرالعلوم، مطبعة الحیدریه، نجف، ۱۳۸۱ق / ۱۹۶۱م؛ دیگر: چاپ جواد قیومی اصفهانی، قم، ۱۴۱۵ق.
- رجال قهپایی؛ مجمع الرجال، عنایت‌الله قهپایی (ز: ۱۰۱۱ق)، نشر اسماعیلیان، قم ۱۳۶۴خ.
رجال نجاشی؛ یا فهرست أسماء مصنفی الشيعة؛ یا فهرست أسماء مصنفی الشيعة و ما ادركناه من مصنفاتهم و ذكر طرف من كناههم و ألقابهم و منازلهم و أنسابهم و ما قيل في كل رجل منهم من مدح او ذم، ابوالعباس احمد فرزند علی (۳۷۲ - ۴۵۰ق)، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ق.
- رسالة في تفضيل الأتراك على سائر الأجناد و مناقب الحضرت العلية السلطانية، ابن حسول ابوالعلا (سده ۵هـ).
زبدة التواريخ (کتاب کاشانی)، جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله فرزند علی فرزند محمد ابوطاهر کاشانی (د: ۷۲۶ق)، چاپ تبریز، ۱۳۴۳خ؛ دیگر: بخش فاطمیان و نزاریان، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶خ.
- زبدة التواريخ، بخش فاطمیان و نزاریان، جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله فرزند علی فرزند محمد کاشانی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، چاپ تبریز، ۱۳۴۳خ.

- زبدة التواریخ (حافظ ابرو)، شهاب‌الدین عبدالله فرزند لطف‌الله خوافی بهدادینی، حافظ ابرو (د: ۸۳۳ق) تصحیح کمال حاج سید جوادی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۸۰خ.
- زبدة النصره و نخبة العصرة، فتح فرزند بنداری اصفهانی، به کوشش هوتسما، لیدن، ۱۸۸۹م.
- سیاست و غزالی، هانری لائوست (۱۹۰۵ - ۱۹۸۳م)، برگردان مهدی مظفری، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴خ.
- سیاست‌نامه، سیر الملوک، خواجه نظام‌الملک توسی (ک: ۴۸۵ق)، تصحیح هیوبرت دارک، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۴۷خ.
- السيرة المؤيدية هبة الله شيرازي (د: ۴۷۰ق)، چ مصر، ۱۹۴۹م.
- شرح حکمة‌الاشراق سهرودی، نوشته شهرزوری، تصحیح و مقدمه حسین ضیائی، تهران، ۱۳۷۲خ.
- صوفیان بی سلسله و برخی ویژگی‌های ایشان، علینقی منزوی، مجله کاوه، مونیخ، شماره ردیف ۴۵، س یازدهم شماره یک، نوروز ۱۳۵۲، ربیع الاول ۱۳۹۳، مارس ۱۹۷۳، برگه ۷۷ - ۸۸؛ هم‌چنین نک: ← بند ۲۱ خانقاه دوست دادا، همین مقاله.
- طبقات أعلام الشيعة، إحياء الدائر من مآثر أهل القرن العاشر، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸خ)، پژوهش علی‌نقی منزوی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶خ.
- طبقات اعلام الشيعة، الأتوار الساطعة في المائة السابعة، آقابزرگ تهرانی، به کوشش علی‌نقی منزوی، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان، ۱۹۷۲م.
- طبقات أعلام الشيعة، الثقاة العيون في سادس القرون، آقابزرگ تهرانی، به کوشش علی‌نقی منزوی، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان، ۱۹۷۱م.
- طبقات أعلام الشيعة، حقائق الراهنة في أعيان المائة الثامنة، شیخ آقابزرگ تهرانی، به کوشش دکتر علی‌نقی منزوی، دارالکتب العربی، بیروت، لبنان، ۱۹۷۵م.
- طبقات الشافعية الكبرى، تاج‌الدین سبکی (د: ۷۷۱ق / ۱۳۷۰م)، تحقیق عبدالفتاح محمد حلو و محمود محمد طناحی، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره، مصر.

غزالی بزرگ (2)

۵۴

- طبقات المعتزلة، احمد فرزند يحيى فرزند مرتضى (۷۶۵ - ۸۴۰ق)، المهدي لدين الله ويلز، سوزانا ديوالد، دارالمكتبة الحياة، بيروت، بخشی از کتاب المنية و الأمل في شرح كتاب الملل و النحل است؛ چاپ ديگر به كوشش توما آرنولد، ۱۳۱۱ق. كتاب المنية بخشی از كتاب غايات الأفكار و نهايات الأنظار المحيطة بعجائب البحر الزخار است، كه كتاب اخير شرح كتاب البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار است.
- طبقات صوفيه سلمى، طبقات الصوفية و يليه ذكر النسوة المتعبدات الصوفيات، ابو عبدالرحمان محمد فرزند حسين سُلمى نيشابورى (د: ۴۱۲ق)، تصحيح مصطفى عطا، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۲۳ق / ۲۰۰۳.
- عيون الأخبار، ابن قتيبه دينورى (۲۱۳ - ۲۷۶ق)، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، ۱۴۱۸ق.
- غزالی بزرگ (۱) (۲)، على نقى منزوى (على كوشا)، مجلة چيستنا، سال چهارم، شماره يك و دوم، مهر ۱۳۶۵، شماره ردیف ۳۱ و ۳۲، برگه‌هاى (۱) ۲-۱۳؛ (۲) ۸۳-۹۴.
- غزالی نامه، جلال الدين همایی، نشر هما، تهران، ۱۳۱۷خ.
- الغیبة (تألیف: ۳۴۲ق)، ابو عبدالله محمد فرزند ابراهيم نُعمانى (د: ۳۶۰ق)، تصحيح على اكبر غفارى، نشر صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق؛ ترجمه فهري زنجانی و محمدجواد غفارى، تهران، ۱۳۶۳خ.
- الغیبة سيد مرتضى، المقنع في الغیبة، على فرزند حسين علم الهدى، شريف سيد مرتضى (۳۵۵ - ۴۳۶ق)، واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران، امامت و غیبت، ترجمه كتاب المقنع في الغیبة، مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۳خ.
- الغیبة للمفيد؛ رسائل الشيخ المفيد في الغیبة، محمد فرزند محمد مفيد عكبرى بغدادى (۳۳۶ - ۴۱۳ق).
- الغیبة، شيخ طوسى ابو جعفر محمد فرزند حسن، شيخ الطائفة (د: ۴۶۰ق)، مقدمة حاج آقابزرگ تهرانى، چاپ دوم، ۱۳۹۸ق؛ ديگر: الغیبة، نعمانى، چاپ ۱۳۱۰ق؛ الغیبة للطوسى، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۱ق.
- الغیبة شيخ صدوق ابو جعفر محمد فرزند على، ابن بابويه (د: ۳۸۱ق / ۹۹۱م)، نسخه خطی شماره بازبایى: ۴/۴۹۰۰، شماره مدرک کتابخانه مجلس: IRIO-37798؛ تصحيح على اكبر غفارى، مؤسسه نشر اسلامى. وابسته به جامعه مدرسین، قم.

غزالی بزرگ (2)

۵۵

- الغیبة للنعماني، محمد فرزند ابراهیم نعمانی (د: ۳۶۰ ق / ۹۷۱ م)، چاپ سنگی، ۱۳۱۷ ق؛ چاپ دیگر: انتشارات، تهران، ۱۳۹۷ ق.
- فرار از مدرسه (زندگی‌نامه و اندیشه‌های ابوحامد محمد غزالی)، عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۳ خ.
- فرق الشیعة، فيه مذاهب أهل الامامة و أسماءها و ذکر أهل مستقیمها من سقیمها و اختلافها و عللها، ابومحمد حسن فرزند موسی نوبختی (سده ۳ هـ)، تصحیح محمدصادق بحر العلوم، المطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۹ ق / ۱۹۶۹ م.
- الفرق بین الفرق و بیان فرقة الناجية منهم، عبدالقاهر فرزند طاهر فرزند محمد بغدادی (د: ۴۲۹ ق)، برگردان محمدجواد مشکور، ۱۳۳۰ خ؛ چاپ دیگر دارالجلیل، بیروت، لبنان، ۱۹۸۷ م / ۱۴۰۸ ق؛ دارالآفاق الجدیدة، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۷۷ م.
- فضائل الاتراک، [کتاب مناقب ضد الخلافة و فضائل الاتراک]، جاحظ، ابوعثمان عمرو فرزند بحر (۱۶۰ - ۲۵۵ ق) برای فتح فرزند خاقان وزیر متوکل عباسی (د: ۲۴۷ ق) نگاشت، چاپ مصر، ۱۸۹۸ م.
- فضائل الأتراک، جاحظ، آن را برای فتح بن خاقان وزیر متوکل عباسی (ک: ۲۴۷) نگاشت، چاپ مصر، ۱۸۹۸ م.
- فضائح الباطنية، غزالی، به کوشش عبدالرحمان بدوی، دارالقومية، بیروت، ۱۳۸۳ ق / ۱۹۶۲ م؛ چاپ دیگر به کوشش محمد علی القطب، مکتبة العصرية، بیروت، لبنان، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۱ م.
- فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام، مکاتیب فارسی غزالی، برگردان عباس آشتیانی، ناشر طهوری، ۱۳۶۲ خ.
- فضيحة المعتزلة، ابوالحسین احمد فرزند یحیی فرزند اسحاق راوندی (۱۹۸ - ۲۶۱ ق)، پژوهش عبدالامیر اعسم علوم حدیث، قم.
- الفهرست ابن‌الندیم، دارالمعرفة، بیروت، د. ت؛ الفهرست یا فوز العلوم، ابوالفرج محمد فرزند اسحاق، ابن‌ندیم (۲۹۷ - ۳۸۵ ق) به کوشش و برگردان رضا تجدد، تهران، ۱۳۴۶ خ.
- الفهرست ابن‌الندیم، دارالمعرفة، بیروت، د. ت؛ الفهرست یا فوز العلوم، ابوالفرج محمد فرزند اسحاق، ابن‌ندیم (۲۹۷ - ۳۸۵ ق) به کوشش و برگردان رضا تجدد، چ تهران، ۱۳۴۶ خ.

- فهرست أسماء مصنفی الشيعة؛ یا رجال نجاشی؛ فهرست أسماء مصنفی الشيعة و ما ادركناه من مصنفاتهم و ذکر طرف من كناهم و ألقابهم و منازلهم و أنسابهم و ما قيل في كل رجل منهم من مدح أو ذم، ابوالعباس احمد فرزند علی (۳۷۲ - ۴۵۰ ق)، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ ق.
- فهرست أسماء مصنفی الشيعة؛ یا فهرست أسماء مصنفی الشيعة و ما ادركناه من مصنفاتهم و ذکر طرف من كناهم و ألقابهم و منازلهم و أنسابهم و ما قيل في كل رجل منهم من مدح أو ذم؛ یا رجال نجاشی، ابوالعباس احمد فرزند علی نجاشی (۳۷۲ - ۴۵۰ ق)، چاپ بمبئی، ۱۳۱۷ ق.
- فهرست‌واره فقه هزار و چهار صد ساله اسلامی در زبان فارسی، محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ خ.
- قرآن کریم
القسطلاس المستقیم، غزالی، محمد فرزند محمد (۵۰۵ ق)، خطی، کتابخانه مجلس شورا، شماره ۲۶۴۵۷/۱۰، رونویسی نهم ربیع یکم ۱۷۹۳ ق.
- کافی، شیخ کلینی، ابوجعفر محمد (د: ۳۲۹ ق)، چاپ آخوندی، پژوهش علی‌اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ق.
- الکامل في التاريخ، ابن‌اثیر عزالدین ابوالحسن علی فرزند محمد جزری شیبانی (۵۵۵ - ۶۳۰ ق)، تصحیح کارلوس یوهانس نورنبرگ، لیدن هلند، ۱۸۵۱ - ۱۸۷۶ م؛ دارالصاد، بیروت، لبنان، ۱۳۸۵ ق.
- کمال الدین و تمام النعمة؛ یا إكمال الدین و إتمام النعمة، شیخ صدوق، ابن‌بابویه (۳۸۱ ق)، انتشارات صدوق، ۱۴۰۵ ق.
- کیمیای سعادت، ابوحامد محمد فرزند محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ ق)، تصحیح حسین خدیوچم، تهران، ۱۳۶۱ خ.
- المجالس المؤبدية، مؤید فی الدین هبة‌الله فرزند موسی شیرازی داعی اسماعیلی (د: ۴۷۰ ق / ۱۰۷۷ م)، تصحیح مصطفی غالب، دارالاندلس، بیروت. السيرة المؤبدية هبة‌الله شیرازی (د: ۴۷۰ ق)، چاپ مصر، ۱۹۴۹ م.
- مجله چیستا، سال چهارم، شماره یک و دوم، مهر ۱۳۶۵، شماره ردیف ۳۱ و ۳۲، برگه‌های (۱) ۲-۱۳؛ (۲) ۸۳-۹۴، غزالی بزرگ (۱) (۲)، علی نقی منزوی (علی کوشا)

غزالی بزرگ (2)

۵۷

- مجله چیستا، سال سوم، شماره یک، شهریور ۱۳۶۴، برگه ۵ - ۱۳، بنیادهای مذهبی حکومت در ایران ساسانی، علی کوشا (دکتر علی نقی منزوی ۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ).
- مجله کاوه، (مونبخ، آلمان)، بهار ۱۳۵۷، شماره ۶۷ (۹ صفحه - از ۷ تا ۱۵)، دنباله نقد کتاب سیاست و غزالی تألیف هانری لائوست، ترجمه مهدی مظفری، نوشته علی نقی منزوی.
- مجله کاوه، مونبخ، شماره ردیف ۶۱، سال سیزدهم، شماره پنج، آذرماه ۱۳۵۴، ذی قعدة ۱۳۹۶، نوامبر ۱۹۷۶ م، برگه ۸ - ۱۳، مقاله مرجیان که بودند؟ و چه گفتند؟، علی نقی منزوی.
- مجمع الرجال؛ رجال قهپایی، عنایت‌الله قهپایی (ز: ۱۰۱۱ ق)، نشر اسماعیلیان، قم ۱۳۶۴ خ.
- مستظهری؛ یا فی فضائح الباطنية؛ فضائح الباطنية و فضائل المستظهرية، ابوحامد غزالی (د: ۵۰۵ ق)، خطی، کتابخانه دانشگاه قرآن و حدیث (پردیس تهران)، شهری.
- مشکاة الأتوار، ابوحامد زین‌الدین شرف الأئمه محمد فرزند محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ ق)، برگردان صادق آیینه‌وند، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ خ.
- معجم الأدباء؛ یا إرشاد الأریب إلى معرفة الأديب، یاقوت حموی، دیوید سمونل مارگلیوت لیدن، ۱۹۰۷ م؛ قاهره ۱۹۰۹ م؛ برگردان عبدالحمید آیتی، تهران، ۱۳۹۱ خ / ۲۰۱۲ م.
- معجم البلدان، یاقوت حموی (۵۷۴ - ۶۲۶) شهاب‌الدین ابوعبدالله فرزند عبدالله رومی، چاپ لایبزیگ (۱۸۷۳ - ۱۸۶۶ م) افسر تهران، ۱۹۶۵ م، برگردان به پارسى دکتر علی نقی منزوی، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری وابسته به وزارت ارشاد اسلامی جلد اول برگردان به پارسى را تا پایان حرف الف در سال ۱۳۸۰ خ و جلد دوم آن را تا پایان حرف "ز" در سال ۱۳۸۳ خ به چاپ رسانید و امید دیگر جلد‌های آن را به چاپ رساند تا فرهیختگان ایران زمین به آن دسترسی بهتری پیدا کنند.
- مقاله مرجیان که بودند و چه می گفتند، علی نقی منزوی، مجله کاوه. مونبخ. ش ۶۱.
- مکاتیب فارسی غزالی، فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام به انضمام رساله فرزندنامه (ایها الولد) مکاتیب فارسی غزالی، فضایل الانام، برگردان عباس آشتیانی، ناشر طهوری، ۱۳۶۲ خ.

غزالی بزرگ (2)

۵۸

- المِلَل و النِجَل، محمد فرزند عبدالکریم شهرستانی (۴۷۹ - ۵۴۸ق)، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴خ؛ چاپ دیگر: دارالمعرفة للطباعة و النشر، بیروت، لبنان، ۱۹۷۲م.
- مناقب الترك و عامة جند الخلافة، جاحظ، عمرو بن بحر (۱۵۰ - ۲۵۵ق)، چاپ لیدن؛ ترجمه انگلیسی ۱۹۱۵؛ ترجمه آلمانی ۱۹۲۵؛ مناقب الترك، جاحظ در شماره دو مجموعه رسایل جاحظ، چاپ مصر، ۱۳۲۴ق.
- مناقب الترك، جاحظ، ابوعثمان عمرو فرزند بحر (۱۶۰ - ۲۵۵ق) شماره دو مجموعه رسایل جاحظ، چاپ مصر، ۱۳۲۴ق. المنتظم في تاريخ الأمم و الملوك، ابوالفرج ابن جوزی، عبدالرحمان فرزند علی (۵۱۰ - ۵۹۷ق) پژوهش نعیم زرزور، دارالکتب العلمية، بیروت، لبنان، ۱۴۱۲ق / ۱۹۹۲م.
- المنحول من تعليقات الأصول، حجة الاسلام ابو حامد محمد فرزند محمد غزالی طوسی (۴۵۰ - ۵۰۵ق)، تصحیح محمد حسین هیتو، دارالفکر، دمشق، چاپ سوم ۱۴۱۹ق / ۲۰۰۹.
- المنقذ من الضلال، ابو حامد محمد فرزند محمد غزالی (د: ۵۰۵ق)، برگردان زین الدین کیانی نژاد، بی جا، بی تاریخ؛ دیگر: توبه نامه غزالی. بعدها توسط ناصر طباطبایی ترجمه شد، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۹۰خ.
- منهاج القاصدين و مفید الصادقين، ابوالفرج ابن جوزی (۵۱۰ - ۵۹۷ق)، پژوهش کامل محمد الخراط، دارالتوفیق للطباعة و النشر و التوزيع.
- مؤلفات غزالی، عبدالرحمان بدوی، قاهره، ۱۹۶۰م.
- النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة، ابن تغری بردی، جمال الدین یوسف فرزند تغری اتابکی (۸۷۴ - ۸۱۳ق)، تصحیح جمال محمد محرز، فهیم محمد شلتوت، ابراهیم علی طرخان و جمال الدین شیال، وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة، قاهره، ۱۳۹۲ق. ۱۶ جلد.
- نصوص ضائعة من كتاب الوزراء و الكتاب، ابن عبدوس جهشیاری (د: ۳۳۱ق)، چاپ میخائیل عواد، بیروت، ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۴م.
- نصيحة الملوك، غزالی، تصحیح جلال الدین همایی (۱۲۷۸ - ۱۳۵۹خ)، تهران، ۱۳۵۱خ.

غزالی بزرگ (2)

۵۹

النقض، بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض، عبد الجليل فرزند ابوالحسین فرزند ابوالفضل قزوینی رازی (ز: ۵۶۰ق)، تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۵۸خ، نوروزیه (گاه‌شماری و نجوم)، معلی بن خنیس شاگرد امام صادق، نسخه خطی، رونویسی سالک‌الدین محمد حمویی (ز: ۱۰۳۲ق). نک: دیباچه‌ای بر میراث نوشتاری پزشکی ایران و جهان، مجمع النفایس و حجلة العرائس، برگه ۱۱۷، حاشیه نسخه خطی شماره ۱۹۷ کتابخانه مؤسسه دهخدا، رساله اعمال روز نوروز، عمادالدین شیرازی، تصحیح محمدابراهیم ذاکر و غلامرضا جمشیدنژاداول، مجلس شورا، ۱۳۹۶خ. افزون بر آن نوروزیه خواجه نصیرالدین طوسی (د: ۶۷۲ق) و نوروزیه ملامحسن فیض کاشانی (د: ۱۰۹۱ق).

نهج البلاغه، امام علی (ع)، گردآورنده سید رضی، چاپ‌های بسیار زیاد.

الوزراء و الکتاب، ابن‌عبدوس جهشیاری (د: ۳۳۱ق)، چاپ عبدالله اسماعیل صاوی، قاهره، مصر، ۱۳۵۷ق / ۱۹۳۸م.

وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان مما ثبت بالنقل والسمع و أثبتت العیان، ابن‌خلکان احمد فرزند محمد برمکی اربلی (۶۰۸ - ۶۸۱ق)، میرزا محمدحسن خان شیخ‌جابری انصاری دستور ظل‌السلطان به فارسی برگرداند. وفیات الاعیان در سال ۱۲۸۴ق توسط معتمدالدوله فرهاد میرزا همراه با ویرایش و افزوده‌هایی به عربی چاپ شد؛ چاپ دیگر به کوشش احسان عباس، دارالفکر، بیروت، لبنان.

یتیمه الدهر، یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر؛ یا یتیمه الدهر فی شعراء أهل العصر، ثعالبی، بومنصور عبدالملک نیشابوری (د: ۴۲۹ق)، به کوشش علی محمد عبداللطیف، مطبعة المصاری، قاهره، مصر، ۱۳۵۲ق / ۱۹۳۴م

دکتر علی‌نقی میسنزوی